نکاتی چند دربارهٔ مسایل مربوط به بومیان آمریکای شمالی[1]

برگردان: سعیده بوغیری

پیش درآمد

جمعیت بومی کانادا قشری جوان و به سرعت در حال افزایش است. در روزگار ما ملل نخستین،[2] اینوویت‌ها[3] و دورگه ها[4] به دنبال بازآفرینی فرهنگی، بازسازی و تحکیم اجتماعات خود و شرکت در شکوفایی کشور کانادا هستند. با اینهمه، گذشتهٔ استعماری و سیاست‌های دولتی گذشته هنوز در اجتماعات بومی احساس می‌شود. اجتماعاتی که تلاش می‌کنند دست آوردهایشان در زمینهٔ بهداشت و تندرستی، آموزش و امور اجتماعی-اقتصادی را، در مقایسه با کانادایی‌های غیربومی، بهبود دهند. علیرغم بهبود قابل توجه اوضاع در این زمینه برای بومیان و نیز برای کانادایی‌ها، بسیاری معتقدند که برای رساندن زندگی بومیان به سطحی قابل قیاس با دیگر شهروندان کانادایی کارهای زیادی باید انجام شود. چارچوب حقوقی، قضایی، قانونی و سیاسی حاکم بر روابط بین دولت و بومیان پیچیده است و در تاریخی غنی ریشه دارد. در این چارچوب مسئولان سیاست‌گزاری و اعضای قبایل بومی به دنبال اهدافی مشترک و درک دوجانبه‌اند تا بتوانند مصالحه کنند و به نتایج مساعدی برای بومیان و کانادایی‌ها دست یابند.

موضوع جستار حاضر، ارایهٔ اطلاعات پایه‌ای دربارهٔ مسایل مربوط به بومیان است، از جمله شرایط اجتماعی-اقتصادی و نیز جنبه های مربوط به مالیات، هزینه‌های فدرال، حقوق قضایی و حوزه های متنوع حقوقی و سیاسی.

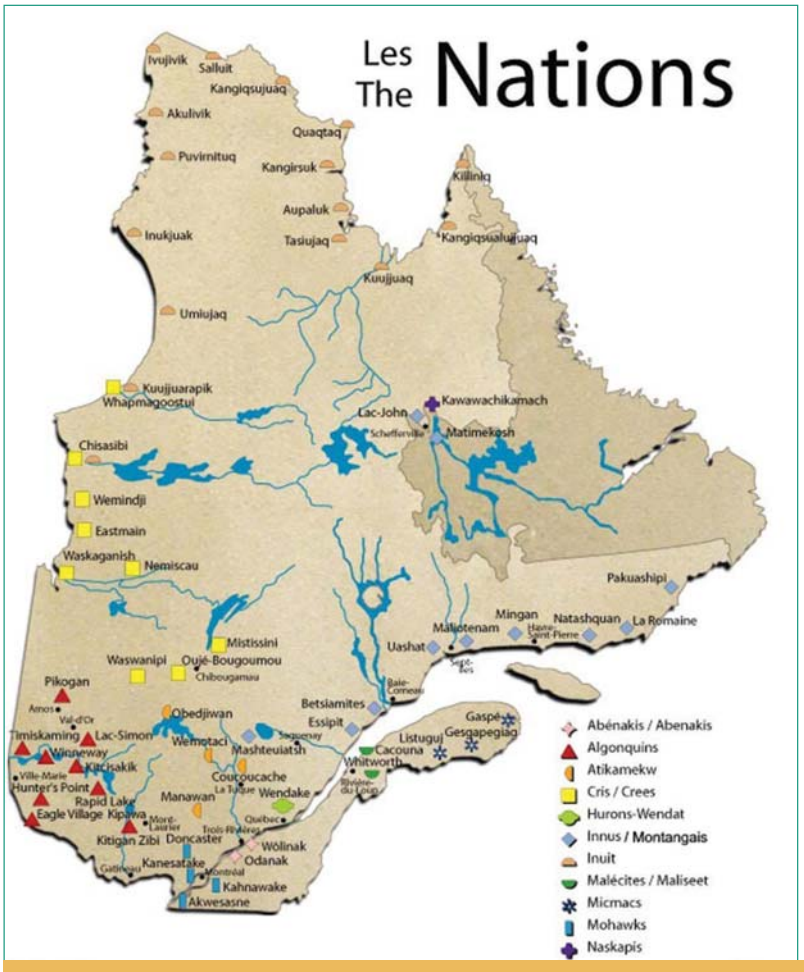

بومیان کانادا چه کسانی هستند؟

بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۸۲ (ماده ۳۵)، «اقوام بومی کانادا» به خصوص «سرخ‌پوستان، اینوویت‌ها و دورگه های کانادا» را شامل می‌شود. هر کدام از این گروه ها فرهنگ، زبان و سنتی متمایز از دیگری دارد.

سرخ‌پوستان ثبت شده (دارای جایگاه اجتماعی): اشخاص ثبت شده و یا کسانی‌اند که مطابق مقررات قانون سرخ‌پوستان، حق ثبت شدن به عنوان سرخ‌پوست را دارند. قوانین مربوط به حق ثبت از زمان تصویب نخستین نسخهٔ قانون مربوط به بومیان[5] در سال ۱۸۷۶ بارها تغییر کرده است. برای نمونه در سال ۱۹۸۵ زنان سرخ‌پوست که موقعیت اجتماعی خود را به خاطر ازدواج با یک غیرِ سرخ‌پوست از دست داده بودند، می‌توانستند جایگاه خود را بازیابند.

سرخ‌پوستان فاقد جایگاه اجتماعی: اشخاصی که به حکم اصل و نسب وهمچنین تبار فرهنگی، سرخ‌پوست هستند اما در تعریف قانون مربوط به بومیان به عنوان سرخ‌پوست تلقی نمی‌شوند، یا کسانی که حق ثبت شدن به عنوان سرخ‌پوست را بر اساس همین قانون از دست داده اند.

دورگه ها: دو رویکرد برای تبیین دورگه ها وجود دارد. نخست، دورگه ها کسانی هستند که نیاکانشان ساکن غرب و شمال کانادا بوده و امتیازات مربوط به زمین و یا گواهی‌نامهٔ نسل ملت تاریخی دورگه ها[6] را دریافت کرده‌اند. بر اساس تبیین دوم که گسترده‌تر است، این گروه شامل تمام اشخاصی است که دارای نیاکان دورگهٔ بومی و غیربومی‌اند که خود را دورگه می‌خوانند.

اینوویت‌ها: اینوویت‌ها شامل ساکنان ناحیهٔ پیرامونی قطب و نیز برخی از بخش‌های گروئنلند،[7] سیبری[8] و آلاسکا[9] است. اینوویت‌های کانادا چهار پیمان‌نامهٔ جدید مبنی بر مطالبات کلیِ نواحی‌ای را بسته‌اند که روی هم رفته شامل نواحی مورد استفاده و تصرف اینوویت‌ها است که سنتاً و در تداومی [تاریخی] از دورهٔ پیش از حاکمیت کانادا در اختیار آنها بوده است. نواحی مورد نظر این چهار تفاهم نامه، حیطهٔ جغرافیایی موسوم به «اینوویت نونات»،[10] نواحی اینوویت‌های کانادا، را در بر می‌گیرد. نزدیک ۸۰٪ جمعیت اینوویت کانادا در اینوویت نونات زندگی می‌کنند که شامل چهار ناحیهٔ این کشور می‌شود: قلمرو نوناووت،[11] نوناویک[12] در شمال

کبک، نونات زیاووت[13] در شمال لابرادور[14] و ناحیهٔ اینویالویتز[15] (در یوکون[16] و قلمروهای شمال‌غربی).

ملت‌های نخستین چه کسانی هستند؟

عبارت «ملت نخستین» و اجتماع «ملت‌های نخستین»، از این پس به کرات به جای عبارت «گروه»[17] که در قانون مربوط به بومیان درج شده، مورد استفاده قرار می‌گیرد. شماری از گروه ها ترجیح می‌دهند خود را «ملت نخستین» بنامند و نام خود را بر حسب این اولویت تغییر دهند. کانادا تقریباً دارای ۶۳۰ اجتماع از ملت‌های نخستین (یا بر اساس قانون مربوط به بومیان ، گروه) در تمام این کشور است. اکثر سرخ‌پوستانِ ثبت شده، عضو یکی از اجتماعات ملت‌های نخستین نیز هستند. کمیسیون سلطنتی مربوط به اقوام بومی (۱۹۹۶) تخمین می‌زند که بین ۶۰ تا ۸۰ ملت بومی در کانادا وجود داشته است. برخلاف عبارت «اجتماع ملت‌های نخستین»، ملت بومی را باید به مثابهٔ گروهی گسترده از بومیان در نظر گرفت که دارای یک هویت ملی و فرهنگی هستند، برای نمونه کری‌ها،[18] آلگونکن‌ها[19] یا اینوها.[20]

مناطق ویژهٔ سرخ‌پوستان به چه معناست؟

مناطق ویژه،[21] به مناطقی گفته می‌شود که در اختیار گروهی از سرخ‌پوستان (ملت نخستین) قرار گرفته باشد. با اینهمه، عنوان حقوقی زمین هنوز به دولت تعلق دارد. همانطور که بعداً توضیح خواهیم داد، مسئولیت دولت فدرال در برابر سرخ‌پوستان

ثبت شده تا اندازهٔ زیادی به جمعیت هایی محدود می‌شود که در این مناطق ویژه زندگی می‌کنند. هیچ منطقهٔ ویژه‌ای برای گروه های اینوویت و دورگه مشخص نشده‌است.

سیمای اجتماعی- اقتصادی جمعیت بومی کانادا

بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۶، جمعیت بومی کانادا تقریباً به ۱,۱۷۲,۷۹۰ نفر یعنی معادل تقریباً ۳,۸٪ جمعیت کل این کشور رسید. در مقیاس بین‌المللی، جمعیت بومی کانادا فقط از نرخ جمعیت بومی نیوزیلند در جایگاه پایین‌تری قرار گرفت، جایی که مائوری‌ها[22] ۱۵٪ کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. در استرالیا و ایالات متحده، جمعیت بومی تقریباً ۲٪ کل جمعیت را تشکیل می‌دهند.

اعضای ملت‌های نخستین (سرخ‌پوستان فاقد یا دارای رسمیت اجتماعی)، بیشترین نسبت جمعیت بومی کانادا را تشکیل می‌دهند که به حدود ۶۰٪ ، معادل ۶۹۸۰۲۵ نفر می‌رسد. برآورد می‌شود ۴۰٪ اعضای ملت‌های نخستین در مناطق ویژه و بقیه بیرون از آن زندگی می‌کنند. دورگه ها حدود ۳۰٪ از جمعیت بومی معادل ۳۸۹,۷۸۵ نفر هستند و بر اینوویت‌ها که ۴٪ جمعیت بومی، معادل با ۵۰۴۸۵ نفر را تشکیل می‌دهند، پیشی می‌گیرد. در میان گروه های مختلف بومی کانادا، دورگه ها سریع‌ترین رشد جمعیتی را، یعنی ۹۱٪ در طی دهه گذشته، دارند. افزایش سریع آنها را می‌توان به این واقعیت نسبت داد که اشخاص بسیار بیشتری خود را دورگه معرفی می‌کنند. روی هم رفته جمعیت بومی کانادا جوان‌تر و افزایش آن سریع‌تر از جمعیت غیرِ بومی است، نرخ این افزایش بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ به ۴۵٪ رسید یعنی شش برابر افزایش جمعیت غیر بومی در همین دوره. افزون بر آن، این جمعیت رفته رفته شهری تر می‌شود و حضور آن بویژه در استان‌های غربی کانادا بسیار قابل توجه است.

با وجود برخی دستاوردهای مهم در زمینهٔ طرح درآمد، اشتغال و آموزش در جریان دههٔ اخیر، جمعیت بومی کانادا در شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی هنوز یک گام بزرگ از جمعیت غیر بومی عقب‌تر است. اعضای ملت‌های نخستین ساکن مناطق ویژه و نیز اینوویت‌ها هنوز در زمینهٔ‌های گوناگون، در قیاس با دورگه ها و جمعیت‌های خارج از این مناطق، با مشکلات بیشتری دست و پنجه نرم می‌کنند. این واقعیت را از افزایش نرخ بیکاری، کاهش سطح درآمد و آموزش و شیوع مشکلات بهداشتی می‌توان دریافت. نکات برجستهٔ این سرشماری عبارتند از:

الف. جمعیت‌نگاری

- جمعیت بومی با میانگین سن ۲۷ سال، بسیار جوان‌تر از جمعیت غیربومی (با میانگین ۴۰ سال) است.
- تقریباً نیمی از جمعیت بومی (۴۸٪) را کودکان و جوانان ۲۴ سال و کوچک‌تر تشکیل می‌دهند که این میزان در جمعیت غیر بومی، ۳۱٪ است.
- اکثر بومیان در اونتاریو[23] و استان‌های غربی کانادا زندگی می‌کنند.
- اونتاریو بیشترین تعداد بومیان را در خود جای داده که این معادل ۲۴۲,۴۹۵ نفر یعنی ۲٪ جمیعت این استان است.
- بیش از نیمی از جمعیت بومی (۵۴٪) در نواحی شهری زندگی می‌کنند که این میزان در مورد جمعیت غیر بومی به ۸۱٪ می‌رسد.
- وینیپج[24] دارای بیشترین جمعیت بومی شهری (نفر ۶۸,۳۸۰) است که پس از آن، ادمونتون[25] با ۵۲,۱۰۰ نفر قرار می‌گیرد. ونکوور[26] با ۴۰,۳۱۰ نفر در ردهٔ سوم است. تورنتو[27] (با ۲۶,۵۷۵ نفر)، کالگاری[28] (با ۲۶,۵۷۵ نفر) ساسکاتون[29] (با ۲۱,۵۳۵ نفر) و رجینا[30] (با ۱۷,۱۰۵ نفر) نیز از شهرهایی به شمار می‌روند که شمار نسبتاً چشمگیری از بومیان شهری شده را در خود جای داده اند.

ب. آموزش

- با وجود برخی دستاوردهای مهم، سطح آموزشِ بومیان نسبت به سطح آموزش اعضای جمعیت غیرِ بومی هنوز پایین است. در سال ۲۰۰۶، ۵۰٪ اعضای ملت‌های نخستین ساکن مناطق ویژه که میان ۲۵ تا ۶۴ سال سن داشتند، دیپلم تحصیلات دبیرستانی خود را نگرفته بودند که این میزان برای سایر کانادایی‌های همان ردهٔ سنی، ۱۵٪ بود.

در کل ۳۴٪ اعضای جمعیت بومی میان ۲۵ تا ۶۴ سال دیپلم دبیرستانی نداشتند که این میزان برای جمعیت غیربومی ۱۵٪ بود.

باید افزود ۸٪ بومیان دارای دیپلم دبیرستان یا یک مدرک تحصیلات عالی هستند که این میزان در غیر بومیان کانادا ۲۲٪ است.
در سال ۲۰۰۴ ادارهٔ کل ارزشیابی اذعان داشت که با آهنگ کنونی پیشرفت، باید ۲۸ سال منتظر ماند تا اعضای ملت‌های نخستین ساکن مناطق ویژه به سطح آموزشی برابر با مجموعهٔ جمعیت کانادا دست یابند.

ج. بازار کار

- از سال ۲۰۰۱ نرخ اشتغال در میان بومیان میان ۲۵ تا ۶۴ سال افزایش یافته‌است (از ۵۸٪ به ۶۳٪ رسیده)، اما این نرخ اشتغال به نسبت جمعیت غیربومی (۷۶٪) بسیار پایین‌تر است.
- بیکاری در میان اعضای ملت‌های نخستین به خصوص افراد ساکن مناطق ویژه و اینوویت‌ها در بالاترین رده قرار دارد و در میان جمعیت دورگه، در پایین‌ترین رده.

با وجود کاهش فراوان میزان بیکاری از سال ۲۰۰۱، این رقم در سال ۲۰۰۶ در میان بومیان بین ۲۵ تا ۶۴ سال هنوز تقریباً سه برابر غیر بومیان بود (۱۳٪ در برابر ۵٪). این میزان در تمام نواحی از میانگین ملی فراتر می‌رود.
بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۶، بیش از ۶۰۰,۰۰۰ جوان بومی به سن ورود به بازار کار پا می‌گذارند. به خصوص در گروه سنی پانزده تا ۲۹ سال، یک افزایش ۳۷ درصدی (در میان بومیان) به نسبت رشد شش درصدی در کل جمعیت کانادا پیش بینی می‌شود.
در سال ۲۰۲۶، ۳۶٪ جمعیت بین پانزده تا ۲۹ سال ساسکاچوان را بومیان تشکیل می‌دهند. بر اساس پیش‌بینی‌ها در مانیتوبا[۲۱] این نسبت احتمالاً به ۲۸٪ برسد.

د. درآمد

- در سال ۲۰۰۶ درآمد متوسط بومیان ۱۸۹۶۲ دلار بود یعنی ۳۰٪ کمتر از درآمد متوسط سایر کانادایی‌ها (۲۷۰۹۷ دلار).
- تفاوت درآمد بین بومیان و سایر کانادایی‌ها که دارای مدرک دانشگاهی هستند، بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ کاهش یافته و از ۳۳۸۲ دلار به ۶۴۸ دلار رسیده است.
- طبق نظر مرکز سیاست‌های جایگزین کانادا، فاصلهٔ درآمد میان بومیان و غیرِ بومیان در محیط شهری و روستایی به ترتیب، ۷۰۸۳ دلار و ۴۴۹۲ دلار افزایش یافته‌است. غیر بومیانی که در مناطق ویژه شهری کار می‌کنند ۳۴٪ بیش از کارگران ملت‌های نخستین درآمد دارند. کانادایی‌های غیر بومی مناطق ویژهٔ روستایی ۸۸٪ در مقایسه با همکارانشان در جوامع ملت‌های نخستین، درآمد بیشتری دارند.

ه. مسکن

- در دههٔ اخیر نسبت خانوارهای بومی پر جمعیت کاهش یافته و از ۷٫۶٪ به ۴٫۳٪ رسیده است. با وجود این بهبود، تعداد خانوارهای پر جمعیت بومی به نسبت سایر خانوارها در مقیاس ملی چهار برابر بیشتر است.
- تعداد خانواده‌های پر جمعیت بومی در نوناووت با ۲۳٪ و سپس در ساسکاچوان با ۸٫۲٪ از همه بالاتر بود. این رقم در خانواده‌های غیر بومی همین دو ناحیه ۱٫۴٪ و ۰٫۵٪ بود. شیوع خانوارهای پر جمعیت در میان اینوویت‌ها و اینوویت‌های نونات با ۲۲٫۸٪ در سال ۲۰۰۶ نیز تصدیق شد.
- احتمال زندگی اعضای ملت‌های نخستین در خانه‌های پر جمعیت، پنج برابر و در خانه‌هایی که می‌بایست تعمیر اساسی می‌شد، چهار برابر بیش از غیر بومیان بود.

و. بهداشت و تندرستی

- در مطالعه‌ای که در چارچوب تحقیق دربارهٔ سلامت در جوامع کانادا انجام شد آمده است بومیانی که در محیط شهری بیرون از مناطق ویژه زندگی می‌کنند، معمولاً وضعیت نامطلوبی در مقایسه با همتایان غیر بومی خود دارند.

پس از لحاظ کردن عوامل اجتماعی- اقتصادی، بومیان بیرون از مناطق ویژه یک و نیم برابر بیش از غیر بومیانِ در معرض ابتلا به دست کم یک بیماری مزمن قرار دارند از جمله دیابت، فشار خون یا آرتریت.
میزان خودکشی در میان جمعیت‌های ملل نخستین و اینوویت‌ها بسیار بالاتر از میانگین کل

جمعیت است، این میزان در اعضای ملل نخستین پنج برابر و در میان اینوویت‌ها یازده برابر بیشتر است.
امید به زندگی در میان شهروندان ملل نخستین پنج تا هفت بار کمتر از غیر بومیان کاناداست و میزان مرگ و میر کودکان یک و نیم برابر بیشتر.
میزان ابتلا به سل در میان شهروندان ملل نخستین ساکن مناطق ویژه ۳۱ برابر بالاتر از میانگین ملی این بیماریست.
امید به زندگی در میان اینوویت‌ها نزدیک به پانزده بار کمتر از میانگین ملی است. میزان مرگ و میر کودکان نوناووت نیز نزدیک چهار برابر بالاتر است و یکی از مهمترین ناهنجاری‌ها در میان اینوویت‌ها و کل جمعیت به شمار می‌رود.
میزان ابتلا به سل در میان اینوویت‌ها ۲۳ برابر بیش از میانگین جمعیت ملی کاناداست.
میزان خودکشی نیز بین شش تا یازده بار بالاتر بوده و ظاهراً رو به افزایش است. در کانادا میزان ابتلا به سرطان ریه در میان اینوویت‌ها از همهٔ دنیا بیشتر و رو به ازدیاد است و می‌تواند به میزان بالای گرایش به دخانیات مربوط باشد.
بر اساس مطالعات حوزهٔ سلامت، خانوارهای اینوویت به میزان نگران کننده‌ای از عدم امنیت غذایی رنج می‌برند. بر اساس یک مطالعهٔ نوآورانه که بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ انجام و در مجلهٔ انجمن پزشکی کانادا چاپ شد، نزدیک به ۷۰٪ کودکان اینوویت زیر سن مدرسه، در خانوارهایی با برچسب مبتلا به «نا امنی غذایی» زندگی می‌کردند.

حوزهٔ قانونی دولت‌های فدرال و استانی

بـر اسـاس سیاسـت کنونـی دولـت فـدرال، مسئولیت ایـن دولـت بـه جـز در چند مـورد، تنها سرخ‌پوسـتان سـاکن مناطـق ویـژه و اینوویت‌هـای سـاکن قلمروهـای سـنتی خودشـان را شـامل می‌شـود، درحالی‌کـه دولت‌هـای اسـتانی بطـور کلـی مسـئول بومیـان سـاکن بیـرون از مناطـق ویـژه نیـز هسـتند. دولـت فـدرال و دولت‌هـای اسـتانی هیـچ مسـئولیت خاصـی را دربـارهٔ دورگـه هـا و سرخ‌پوسـتان بـدون جایـگاه اجتماعـی نپذیرفته‌انـد.

احـراز شرایـط قانونـی دربـارهٔ «سرخ‌پوسـتان و زمین‌هـای ویـژهٔ سرخ‌پوسـتان» بـه موجـب بنـد ۹۱ (۲۴) قانـون اساسـی سـال ۱۸۶۷ بـه دولـت فـدرال واگـذار شده‌اسـت. قـدرت انحصـاری قانون‌گـذاری دولـت فـدرال دربـارهٔ سرخ‌پوسـتان ابتـدا دربـارهٔ جمعیـت سرخ‌پوسـت ثبـت شـدهٔ (دارای جایـگاه اجتماعـی و شـناخته شـده بـه عنـوان سرخ‌پوسـت) سـاکن مناطـق ویـژه اعـمال می‌شـود. در نتیجـه، سرخ‌پوسـتان ثبت‌شـده بطـور کامـل از برنامه‌هـا و خدمـات فـدرال کـه توسـط وزارتخانه‌هـا و سـاز و کارهـای فـدرال ارایـه می‌شـود، برخوردارنـد. دادگاه عالـی در سـال ۱۹۳۹ (در پرونـدهٔ «اسـکیمو») و بـه موجـب بنـد ۹۱(۲۴) از اطـلاق عنـوان «بومـی» بـه اینوویت‌هـا جلوگیـری کـرد و بـه ایـن ترتیـب نقـش فدرالـی آنـان را بـه رسـمیت شـناخت. دولـت فـدرال جوامـع اینوویـت را نیـز، ماننـد بومیـان ثبت‌شـده و سـاکن مناطـق ویـژه، از برنامه‌هـا و خدماتـش بهـره منـد کـرد.

وضعیـت دورگـه هـا و سرخ‌پوسـتانِ ثبـت نشـده بـر اسـاس بنـد ۹۱ (۲۴) قانـون اساسـی ۱۸۶۷ نامشـخص باقـی مانـده اسـت. اسـتدلال دولـت فـدرال ایـن اسـت کـه مسـئولیت خاصـی را دربارهٔ ایـن گـروه هـا بـه عهـده نـدارد و در نتیجـه، تعهدهـای مالـی‌اش نیـز در قبـال آنهـا محـدود اسـت. اغلـب اسـتان‌ها پشـتیبان ایـن اسـتدلال هسـتند کـه دولـت فـدرال بایـد مرجـع اصلـی باشـد و مسـئولیت مالـی ناشـی از آن را دربـارهٔ تمـام جوامـع بومـی کانـادا بـر دوش بکشـد، اعم از سرخ‌پوسـتان ثبت‌شـده یـا نشـده، سـاکنان خـارج از مناطـق ویـژه و نیـز دورگـه هـا. بـا ایـن همـه در عمـل، ایـن گـروه هـا ماننـد شـهروندان مقیـم اسـتان‌ها بـه برنامه‌هـا و خدمـات دسترسـی دارند. در ایـن سـال‌های اخیـر برخـی دولت‌هـای اسـتانی نقشـی بیـش از پیـش فعـال بـرای بهبـود روابـط بـا اجتماعـات بومـی ایفـا کرده‌انـد. ایـن واقعیـت را می‌تـوان در ظهـور چارچـوب سیاسـت‌های اسـتانی و ایجـاد برنامه‌هـای خـاص بـرای پاسـخگویی بـه نیازهـای اجتماعـی- اقتصـادی بومیـان بیـرون از مناطـق ویـژه بـه وضـوح دیـد.

هزینه‌های دولت فدرال در برنامه‌ها و خدمات برای بومیان

پارلمـان در جریـان تخصیـص بودجـه در سـال‌های ۲۰۱۱ تـا ۲۰۱۲، تخصیـص نزدیـک بـه ۷٫۴ میلیـارد دلار را بـرای وزارت امـور بومیـان و گسـترش شـمال کانـادا (AADNC) تصویـب کـرد تـا بدیـن ترتیـب از تـدارک خدمـات پایـه از نـوع اسـتانی پشـتیبانی کـرده باشـد. خدماتـی کـه بویـژه بـه اعضـای گـروه هـای ملـل نخسـتینِ سـاکن در مناطـق ویـژه و در مقیاسـی پایین‌تـر، بـه اینوویت‌هـای سـاکن قلمروهـای سـنتی خودشـان تعلـق می‌یافـت.

تـدارک بودجـهٔ فـدرال بـرای خدمـات همسـان، که معمـولاً توسـط دولت‌های اسـتانی و ادارات شـهرداری صـورت می‌گیـرد، تـا انـدازهٔ زیـادی هزینه‌هـا را پوشـش می‌دهـد. آمـوزش، بهداشـت و تندرسـتی، مسـکن، بیمـهٔ اجتماعـی و تأسیسـات زیربنایـی و نگهـداری آنهـا (مثـلا، مـدارس، کارخانجـات تصفیـهٔ آب) از جملـهٔ خدمـات بنیـادی مـورد نظـر ایـن کمـک مالـی هسـتند. اگـر چـه وزارت امـور بومیـان و گسـترش شـمال کانـادا (AADNC) و وزارت فـدرال پیـش از همـه، مسـئول هماهنگـی و بـه کارگیـری الزامـات دولتـی کانـادا در برابـر ملـل نخسـتین، اینوویت‌هـا و دورگـه هـا هسـتند، ۳۴ وزارتخانـه و سـاز و کار دیگـر نیـز مجموعـه‌ای از برنامه‌هـا و خدمـات را بـرای بومیـان کانـادا تـدارک می‌بیننـد. مجمـوع هزینه‌هـای فـدرال در ایـن خصـوص، بـه نزدیـک ده میلیـارد دلار می‌رسـد.

جنبه های حقوقی و سیاسی

الف. قانون مربوط به بومیان (۱۸۷۶)

قانـون مربـوط بـه بومیـان متـن اصلـی قانونـی اسـت کـه بـه موجـب آن، اختیـارات دولـت فـدرال در امـور سرخ‌پوسـتان و مناطق‌ویـژهٔ آنهـا اعـمال می‌شـود. ایـن قانـون جامـع، تقریبـاً در مـورد تمـام جنبـه هـای زندگـی اعضـای ملـل نخسـتین در مناطـق ویـژه را در برمی‌گیـرد. مفـاد قانـون فـوق، سرخ‌پوسـتان ثبت‌شـده، تعلـق بـه دسـته هـا، سـازماندهی و راهـبری دسـتهٔ مـورد نظـر، انتخابـات، تنظیـم مقـررات، امـور مالیاتـی، زمین‌هـای سرخ‌پوسـتان و منابـع موجـود در آنهـا، مدیریـت پـول، مسـایل مربـوط بـه وصیت‌نامـه و جانشـینی سرخ‌پوسـتان و نیـز آمـوزش را در بـر می‌گیـرد. تنهـا سرخ‌پوسـتان ثبـت شـده، بـر اسـاس قانـون مربـوط بـه بومیـان بـه عنـوان سرخ‌پوسـت بـه رسـمیت شـناخته می‌شـوند و برخـی حقـوق و مزایـای پیـش بینـی شـده در ایـن قانـون شـامل حـال آنـان می‌شـود. سرخ‌پوسـتان ثبـت نشـده، دورگـه هـا و اینوویت‌هـا شـامل ایـن قانـون نمی‌شـوند.

قانـون مربـوط بـه بومیـان در ابتـدا شـامل مجموعـه‌ای از تمهیـدات قانونـی بـود کـه بـه صـورت موقـت بـه کار گرفتـه می‌شـد تـا زمانـی کـه مـردم ملـل نخسـتین بـه تمامـی در جامعـهٔ غالـب ادغـام شـوند. بـا وجـود تغییـرات پـر شـمار انجـام شـده در ایـن قانـون در طـول چنـد سـال، بـه خصـوص در سـال هـای ۱۹۵۱ و ۱۹۸۵، اسـاس آن هنـوز پـا برجاسـت. از آن پـس برخـی اختیـارات تبعیـض آمیـز ایـن قانـون لغـو شـد، از جملـه رد حـق رأی بـرای سرخ‌پوسـتان، ممنوعیـت تـرک مناطـق ویـژه یـا مـصرف الـکل بـدون مجـوز مأمـور بومی‌هـا. همچنیـن قانونـی کـه بـر مبنـای آن، اگـر زنـی سرخ‌پوسـت بـا یـک سرخ‌پوسـت ثبت‌نشـده و یـا بـا یـک غیرسرخ‌پوسـت ازدواج می‌کـرد جایـگاه قانونـی خـود را بعنـوان سرخ‌پوسـت از دسـت مـی‌داد، لغـو شده‌اسـت.

ضعف‌هـای قانـون مربـوط بـه بومیـان بـه گونـه‌ای مسـتند آشـکار اسـت. بومیـان در برابـر تحکـم آشـکار ایـن قانـون مقاومـت می‌کننـد. نماینـدگان دولـت نیـز ضعف‌هـای ایـن قانـون را، کـه بعنـوان چارچـوب روابـط بـا ملـل نخسـتین بـه کار مـی‌رود، بـه رسـمیت می‌شناسـند. بـا اینهمـه ایـن قانـون بـا اسـتفاده از ابـزار ادغـام کـردن بومیـان، برخـی حمایت‌هـا را شـامل حـال اعضـای ملـل نخسـتین کـرده اسـت. ایـن نقش‌هـای متعـارض و تفـاوت دیـدگاه هـای مقامـات فـدرال و ملـل نخسـتین در زمینـهٔ اسـتقلال دولتـی بومیـان، در قانـون اساسـی جدیـد، اصـلاح قانـون مربـوط بـه بومیـان را همچنـان پیچیده‌تـر می‌کنـد.

ب. حقوق نیاکانی و حقوق قراردادی

در بنـد ۳۵ (۱) قانـون اساسـی ۱۹۸۲ تصریـح شده‌اسـت کـه «حقـوق موجـود - نیاکانـی یـا قـراردادی- مـردم بومـی کانـادا بـه رسـمیت شـناخته شـده و تصدیـق می‌شـود». گنجانـدن حقـوق نیاکانـی و حقـوق قـراردادی در قانـون اساسـی و مـوارد حمایتـی منتـج از آن بـه ایـن معناسـت کـه ایـن حقـوق ممکـن اسـت توسـط قانـون پارلمـان بـه صـورت یک‌جانبـه لغـو شـوند. بـا اینهمـه، دولـت بـا وجـود حمایت‌هـای

قید شده در بند ۳۵ (۱)، قدرت محدود کردن حقوق نیاکانی و قراردادی یا دست‌اندازی به این حقوق را با انگیزه های قابل توجیه دارد، بالاخص اگر دولت بتواند نشان دهد که این اقدامات علیه حقوق آنان به یک هدف قانونی معتبر مثلاً حفظ منابع طبیعی کمک می‌کنند و یا با ارتباط معتمدانهٔ دولت به اقوام بومی همخوان هستند.

رویه ها، سنت‌ها و رسوم نیز بخش لاینفک فرهنگ ویژهٔ اقوام بومی هستند و بر اساس حقوق نیاکانی باید مد نظر قرار گیرند. حقوق شکار، تله‌گذاری و ماهی‌گیری برخی اقوام بومی، نمونه‌هایی از حقوق نیاکانی هستند. این حقوق نیاکانی بر اساس رسوم، رَویه ها و سنت‌هایی که در چارچوب فرهنگی خاص آنان شکل گرفته‌اند، از گروهی به گروه دیگر تغییر می‌کنند.

حقوق قراردادی، برخلاف حقوق نیاکانی بر آمده از بهره‌برداری تاریخی بومیان از خاک نیست، بلکه آن دسته از حقوق نیاکانی را شامل می‌شود که در معاهدات تاریخی یا مذاکرات، در توافقات جدید بر سر مطالبات کلی زمین بین یک قومِ بومی و دولت برقرار شده‌است. با وجود آنکه هیچ معاهده‌ای مشابه دیگری نیست نمونه‌هایی از قوانین منتج از حقوق قراردادی در کل کشور کانادا را می‌نویسیم: مناطق ویژه، لوازم کشاورزی و حیوانات، پرداخت‌های سالانه، تجهیزات جنگی، پوشاک و برخی حقوق شکار و ماهی‌گیری.

از سال ۱۹۸۲ مجموعه‌ای از رویه های قضایی قابل تحسین برای مدیریت، شناسایی و تعریف حقوق نیاکانی و قراردادی و شیوهٔ ادغام آنها با کلیت جامعهٔ کانادا تعیین شده‌است. این حقوق، خاص یک مکان و یک مورد مشخص هستند. با اینهمه، در نبود واژگانی برای تعریف آنها، تفسیر دامنهٔ قانون پیش‌بینی شده در مادهٔ ۳۵ به حیطهٔ قضایی سپرده شده‌است.

ج. مطالبات سرزمینی

از سال ۱۹۷۳ مطالبات سرزمینی بومیان در نتیجهٔ سیاست‌های فدرال، وارد دو دستهٔ بزرگ شده‌اند: مطالبات کلی و مطالبات خاص.

- مطالبات کلی (یا معاهدات جدید) که بر تأیید حقوق و عنوان‌های نیاکانی متوالی که با معاهده یا ابزار حقوقی دیگری حل نشده‌است، مبتنی است. تفاهم‌های مربوط به مطالبات کلی سرزمین دامنهٔ وسیعی از مسایل را دربرمی‌گیرند: اختیارات مربوط به زمین‌ها و منابع، حق برداشت کشاورزی، حقوق مربوط به منابع زیرزمینی، سهمیه بندی منابع و یا درآمدها، ادارهٔ زمین‌ها و منابع، ادارهٔ محیط زیست و از سال ۱۹۸۶، حق بهره‌برداری از مناطق ساحلی دوردست. از سال ۱۹۹۵، مذاکره بر سر توافقات مربوط به استقلال دولتی که در قانون اساسی از قلم افتاده، توانسته است در متن مذاکرات مربوط به مطالبات زمین قرار گیرد. از اعلان نخستین سیاست فدرال دربارهٔ مطالبات سرزمینی در سال ۱۹۷۳، ۲۳ توافق در این مورد به امضا رسیده و تصویب شده‌است. مذاکره برای معاهدات جدید و نیز به کارگیری آنها به معنای خاص، همچنان مبحثی چالش برانگیز است.
- مطالبات خاص که احتمالاً دربارهٔ عدم اجرای الزامات حقوقی ناشی از معاهدات، یا دربارهٔ مدیریت مناسب زمین‌ها و دیگر اموال تعریف شده در قانون مربوط به بومیان یا دیگر تفاهمات رسمی بروز می‌کنند.

در ژوئن ۲۰۰۷ و در واکنش به نارضایتی‌های فزایندهٔ ناشی ازمعوق ماندن مطالبات سرزمینی

خاص، نخست وزیر به همراه فیل فونتن،[۳۲] رییس وقت مجمع ملل نخستین، از یک برنامهٔ اصلاحی برای نظام دادن به مطالبات یادشده و به منظور ساماندهی مشکل فزایندهٔ مطالبات خبر داد. قانون دادگاه مطالبات خاص (۲۰۰۸) دادگاهی را تشکیل داد که راجع به اعتبار مطالبات و جبران خسارت‌ها یک تصمیم عملی بگیرد. این خسارت‌ها می‌توانست مطابق مقررات تا سقف حداکثر ۱۵۰ میلیون دلار برای هر مورد برسد. قانون یادشده همچنین به نمایندهٔ ملل نخستین اجازه می‌داد که مطالبهٔ خود را در محضر دادگاه ارایه کند، البته اگر تا سه سال پس از پذیرفته شدن در روند مذاکرات، به سرانجامی نرسند.

در فاصلهٔ آوریل ۲۰۱۰ تا آوریل ۲۰۱۱، هجده مورد مطالبهٔ خاص حل شد که مبلغ کلی آنها تقریباً به ۶۶۶ میلیون دلار می‌رسید. در آوریل ۲۰۱۱ هنوز ۵۰۳ مطالبهٔ خاص دیگر در فهرست مطالبات فدرال در جریان ارزیابی و مذاکره قرار داشت.

د. استقلال دولتی بومیان

مادهٔ ۳۵ قانون اساسی ۱۹۸۲ حقوق نیاکانی و قراردادی سرخپوستان، اینوویت‌ها و دورگه ها را به رسمیت شناخته و آن را تأیید می‌کند، بدون اینکه تبیینی از آن به دست دهد. در نتیجه، وضعیت استقلالِ دولتیِ بومیانِ منتج از این قانون، به بحثی دایمی بدل شده‌است. در سال ۱۹۹۵ پذیرش همگانی این سیاست، دولت فدرال را به سمت به رسمیت شناختن حق ذاتی بومیان نسبت به استقلال حکومتی، به مثابهٔ حق موجود و پیش‌بینی شده در مادهٔ ۳۵، سوق داد. بر این اساس، مادهٔ حقوقی مربوط به استقلال دولتی به موجب مادهٔ ۳۵ به مثابهٔ حقوق ناشی از تعهدات در معاهدات و تفاهمات جدید مربوط به مطالبات کلی زمین، یا به مثابهٔ حقوق افزوده شده به معاهدات موجود، مورد حمایت قرار گرفت و غیر از شکلِ معاهده، به اشکال دیگری نیز می‌توانست به قوانین اضافه شود. از این سیاست، رویکردهای گوناگونی در مورد استقلال دولتی ملل نخستین، اینوویت‌ها و دورگه ها برداشت می‌شود. در عین حال قید می‌شود که دولت‌های استانی/ کشوری در صورتی که مسایل مطرح شده به حوزهٔ اختیارات آنان مربوط شود، باید در تفاهمات لحاظ شوند. اگرچه دولت فدرال حق ذاتی استقلال

حکومتی را به رسمیت شناخت اما گروه ها و دولت‌های بومی دیدگاه های مختلفی را دربارهٔ توانایی و ماهیت استقلال حکومتی دارند. رویکرد کنونی دولت فدرال، همزمان مذاکره برای تفاهم کلی بر سر استقلال دولتی با ملل نخستین یا گروه هایی از آنهاست و مراحل پیش‌رونده به سوی استقلال دولتی از راه تفویض قدرت یا ایجاد تفاهماتی انعطاف پذیرتر را در برخی بخش‌ها مانند آموزش و تدارک مالی ملل نخستین در بر می‌گیرد.

وزارت امور بومیان و توسعهٔ شمال کانادا معتقد است که هفده تفاهم‌نامهٔ استقلال دولتی به صورت بالقوه در تمام استان‌ها و قلمروهای این کشور به سرانجام رسیده اند. این رقم شامل پانزده تفاهم نامهٔ استقلال دولتی در چارچوب تفاهم بر سر مطالبات کلیِ زمین، و نیز دو تفاهم نامهٔ مستقل با ملل نخستین سشلت[۳۳] و وست بانک[۳۴] در بریتیش کلمبیا[۳۵] است.

۵. نمایندگی سیاسی

قانون مربوط به بومیان تا پایان سال ۱۹۲۷ ایجاد سازمان‌های سیاسی برای پی‌گیری منافع آنان را قدغن کرده بود. اما از آن زمان، بومیان خود را به سازمان‌های دفاعی که آنان را نمایندگی می‌کرد در سطوح ملی، استانی، ناحیه ای و محلی مجهز کردند. در مقیاس محلی، یک رییس و یک مشاور نمایندگی هر اجتماع را بر عهده می گیرند. وظیفهٔ آنها اجرای مجموعه‌ای از برنامه‌ها و خدمات برای شهروندان است در حوزه هایی چون آموزش، مسکن، سلامت، آب آشامیدنی و خدمات اجتماعی. افزون بر آن، پنج سازمان ملی مأمور دفاع از منافع بومیان در محافل ملی و استانی هستند که عبارتند از:

- مجمع ملل نخستین[۳۶] در مقیاسِ ملی، نمایندهٔ ملل نخستین کانادا است و به خصوص پیوند نزدیکی با اجتماعات ساکن مناطق ویژه دارد که شمارشان در کانادا به بیش از ۶۰۰ گروه می‌رسد. این مجمع به عنوان نمایندهٔ سرخ‌پوستان ثبت شده که وزارت امور سرخ‌پوستان برای آنها نقش‌هایی اولویتی در نظر گرفته، یک نهاد ملی- بومی[۳۷] است که اغلب اوقات با این وزارتخانه همکاری دارد. مدیر ملی مجمع، شوان آ-این-شوت آتلئو[۳۸] است.
- کنگرهٔ اقوام بومی:[۳۹] کنگرهٔ اقوام بومی (که پیش‌تر شورای ملی بومیان کانادا[۴۰] نام داشت) نمایندهٔ دورگه ها، سرخ‌پوستان ثبت نشده و ساکن در بیرون از مناطق ویژه در سراسر کاناداست. این کنگره با مجمع ملل نخستین (APN) توافقی ندارد و اعلام کرده است که نمایندهٔ اعضای ملل نخستین بیرون از مناطق ویژه نیز هست. رهبر ملی این کنگره بتی آن لاوالـه[۴۱] است.
- اینوویت تاپیریت کاناتامی:[۴۲] یک سازمان ملی اینوویت است (که پیش‌تر اینوویت تاپیریزات کانادا نام داشت) و تقریباً ۵۵۰۰۰ اینوویت ساکن در ۵۳ جامعه در چهار ناحیه را نمایندگی می‌کند: لابرادور، نوناویک (شمال کبک)، نوناووت و ناحیه غرب شمالگان در سرزمین‌های شمال غرب. رییس این نهاد، ماری سایمون[۴۳] است.
- اتحاد ملی دورگه ها:[۴۴] این نهاد که در سال ۱۹۸۳ ایجاد شد، نمایندهٔ دورگه ها است و جهت گیری گردانندگان برگزیدهٔ پنج دولت ملی دورگه، از اونتاریو تا غرب را دنبال می‌کند. رییس کنونی آن کلمان شارتیه[۴۵] است.
- مجمع زنان بومی کانادا:[۴۶] این مجمع نمایندهٔ زنانِ ملل نخستین، مستقل از جایگاه قانونی آنان در قانون مربوط به بومیان است و به دستهٔ گسترده‌ای از امور ملی می‌پردازد که بومیان باید با آنها روبرو شوند. در این سال‌های اخیر، این مجمع به خصوص در حوزهٔ خشونت علیه زنان بومی و مالکیت مادرسالارانه در حوزهٔ مناطق ویژه فعالیت می‌کند. رییس این مجمع، ژانت کوربیر لاول[۴۷] است.

سازمان ملی زیر نیز نقشی مهم داراست، اما نمایندهٔ هیچ قشر خاصی از جمعیت بومی نیست. از سال‌ها پیش، مجمع ملی مراکز دوستی[۴۸] به بومیان ساکن اجتماعات شهری در زمینه های مختلفی چون سلامت، مسکن، اشتغال، سرگرمی، ارتقای منابع انسانی و فرهنگ، خدمات راهبردی و حمایتی ارایه می‌دهند. این مراکز ساز و کاری غیر انتفاعی دارند که در سطح فدرال، ۱۱۷ مرکز دوستی و هفت مجمع استانی/ کشوری را نمایندگی می‌کنند و مدیریت و ادارهٔ کمک‌های مالی فدرال به مراکز دوستی تمام این کشور را بر عهده‌دارند. رییس این مجمع، ورا پاویز تابوبوندونگ[۴۹] است.

آب آشامیدنی در اجتماعات ملل نخستین

دسترسی به آب آشامیدنی، مسأله‌ای مربوط به سلامت و امنیت است که برای تمام اهالی کانادا اهمیتی قطعی دارد. به عکس، در مورد شماری از اجتماعات ملل نخستین، بهداشتی نبودن آب آشامیدنی، یک واقعیت دیرپا در زندگی روزمرهٔ آنهاست. در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۱، ۱۲۶ اجتماع ملل نخستین، اطلاعیه‌ای دربارهٔ جوشاندن آب آشامیدنی پیش از مصرف منتشر کرد و برخی از آنها چندین سال مشمول چنین اطلاعیه ای بوده اند.

در ماه آوریل ۲۰۱۱ در چارچوب یک ارزیابی ملی از سوی شبکه‌های آب و فاضلاب ملل نخستین اظهار شد که ۳۹٪ کل شبکه‌های آب و فاضلاب ملل نخستین، با خطر بالا، ۳۴٪ با خطر متوسط و ۲۷٪ با خطر پایین مسئلهٔ بهداشتی نبودن روبرو هستند.

آیا بومیان مالیات می‌پردازند؟

بومیان نیز مانند همهٔ اهالی کانادا باید مالیات و خراج بپردازند. اعضای ملل نخستین (سرخ‌پوستان ثبت‌شده) تنها بومیانی هستند که از برخی معافیت‌های مالیاتی برخوردارند. این معافیت‌ها تحت شرایطی و به صورت محدود اعمال می‌شوند که در اینجا به آن می‌پردازیم. به موجب مواد ۸۷ و۹۰ از قانون مربوط به بومیان، سرخ‌پوستان و دسته های سرخ‌پوست برای دارایی‌های شخصی و موجود در مناطق ویژه مالیات فدرال و استانی نمی‌پردازند. دارایی‌های شخصی شامل کالاها و درآمد و برخی خدمات در محدودهٔ مناطق ویژه است. برخی دارایی‌ها مانند بورس‌های تحصیلی که توسط وزارت امور بومیان و توسعهٔ شمال کانادا به حساب سرخ‌پوستان ثبت‌شده واریز می‌شود، همواره به عنوان این خدمات «واقع در مناطق ویژه» تلقی شده و بنابراین مالیات به آنها تعلق نمی‌گیرد. نباید فراموش کرد که این چارچوب قانونی مربوط به بومیان و مالیات، همواره تغییر می‌کند. اگرچه مواد ۸۷ و ۹۰ معافیت‌هایی برای سرخ‌پوستان قایل است اما بُرد این معافیت‌ها هنوز روشن نیست.

سرخ‌پوستان ثبت شده می‌توانند مشمول پرداخت مالیات باشند، مگر آنکه دارایی آنها حاصل درآمد به دست آمده در منطقهٔ ویژه باشد. از آنجا که درآمد، یک دارایی شخصی محسوب می‌شود، سرخ‌پوستان ثبت‌شده که در مناطق ویژه کار می‌کنند، مالیات استانی و فدرالی بر درآمد حاصل از کار خود نمی‌پردازند. با اینهمه سرخ‌پوستان ثبت‌شده که بیرون از مناطق ویژه زندگی و/یا کار می‌کنند، باید مالیات بر درآمد بپردازند. به عکس، در حکم قانونی شیلینگ سی. کانادا[۵۰] (۱۹۹۹) آمده است که بر اساس تصمیم دادگاه فدرال کانادا و به موجب مادهٔ ۸۷ قانون مربوط به بومیان، درآمد سرخ‌پوستان ثبت‌شده که بیرون از مناطق ویژه برای یک کارفرمای ساکن مناطق ویژه کار می‌کنند می‌تواند مشمول معافیت مالیات بر درآمد شود.

استان‌ها نمی‌توانند مالیاتی بر دارایی خریداری شده در مناطق ویژه، به سرخ‌پوستان ثبت‌شده تحمیل کنند. برخی استان‌ها دارایی‌های خریداری شده در بیرون از مناطق ویژه را که در این مناطق تحویل، استفاده یا مصرف می‌شوند، از مالیات معاف می‌دانند (مانند اتومبیل). مالیات دولت فدرال بر محصولات و خدمات (TPS)[۵۱] نیز از خط‌مشی‌هایی مشابه پیروی می‌کند. این مالیات در مورد «دارایی‌های خریداری شده در مناطق ویژه، توسط سرخ‌پوستان یا دسته های سرخ‌پوست، یا دارایی‌های بیرونی که توسط فروشندگان یا مأموران آنها در مناطق ویژه تحویل می‌شود» و نیز «خدمات خریداری شده در مناطق ویژه توسط سرخ‌پوستان، به ویژه زمانی که بهرهٔ آن به این مناطق برسد»، اعمال نمی‌شود.

مدارس شبانه‌روزی

در فاصلهٔ پایان سال‌های ۱۸۰۰ و آغاز ۱۹۹۰، دولت فدرال در اقدامی هماهنگ با چندین کلیسای مسیحی شبکه‌ای نزدیک به ۱۳۰ مرکز شبانه‌روزی برای کودکان بومی در سراسر این کشور افتتاح کرد. در طرح یاد شده بیش از ۱۵۰ هزار کودک بومی به مراکز شبانه‌روزی که چندین مایل از خانواده‌هایشان دور بود آورده شدند تا «متمدن» و باسواد شده و به دین مسیحی درآیند. اگر چه این مدارس به خصوص کودکان سرخ‌پوست و اینوویت را می‌پذیرفتند، اما شماری از دورگه ها نیز در آنجا تحصیل کرده اند. با اینکه نظام شبانه‌روزی به صورت رسمی در سال ۱۹۶۹ پایان گرفت چندین مدرسهٔ تحت ادارهٔ دولت تا پایان سال‌های دههٔ ۱۹۹۰ همچنان پابرجا ماند. برآورد می‌شود که ۷۰ تا ۸۰ هزار عضو ملل نخستین، اعم از اینوویت و دورگه، که به این مراکز شبانه‌روزی رفته اند، امروزه هنوز زنده باشند.

در سال ۲۰۰۶ آیین نامهٔ حقوقی مدارس شبانه‌روزی‌تصویب شد که حاصل مذاکرات میان دولت فدرال، نمایندگان دانش آموزان قدیمی شبانه‌روزی‌ها، مجمع ملل نخستین، نمایندگان اینوویت‌ها و چندین سازمان کلیسایی بود. کنوانسیون فوق به خصوص شامل ایجاد یک کمیسیون حقیقت‌یاب و آشتی بود و جبران خسارت دانش آموزان قدیمی را که در یک مرکز شبانه‌روزی شناخته شده سرخ‌پوستی زندگی کرده بودند، تخمین می‌زد (ده هزار دلار برای نخستین سال مدرسه و سه هزار دلار برای سال بعد).

روز یازده ژوئن ۲۰۰۸، نخست وزیر کانادا[۲۵] به نام دولت کانادا از دانش آموزان قدیمی مراکز شبانه‌روزی سرخ‌پوستان رسماً عذرخواهی کرد. او گفت که هر گونه سیاست مشابه، آن طور که در نظام شبانه‌روزی‌های سرخ‌پوستی باب بوده، «نادرست است، آسیب‌های زیادی ایجاد کرده و در کشور ما هیچ جایگاهی ندارد».

حمایت از تحصیلات عالی برای بومیان

دولت فدرال سالانه نزدیک به ۳۰۰ میلیون دلار برای حمایت از تحصیلاتِ عالی برای دانش آموزانِ اینوویت و دانشجویانِ ملل نخستینِ ساکن یا غیر ساکن مناطق ویژه هزینه می‌کند. بخش اعظم سرمایهٔ این برنامهٔ حمایتی برای دانشجویان سطح عالی توسط ادارات سرخ‌پوستان و اینوویت‌ها مدیریت می‌شود. برنامهٔ فوق به دانش آموزان دورگه و سرخ‌پوستان غیر شامل، ارایه نمی‌شود.

در دهه های اخیر نرخ ثبت‌نام در مراکز تحصیلات عالی در میان دانش آموزان بومی جهشی «انفجاری» داشته است و نوعی رشد ثابت در سطوح آموزشی در تمام گروه های بومی مشاهده می‌شود. با اینهمه، بر اساس آمار ادارهٔ امور بومیان و توسعهٔ شمال کانادا، در این سال‌های اخیر شمار دانشجویان بهره‌مند از کمک‌های مالی کاهش یافته‌است. در سال ۱۹۹۶ تعداد ۲۷ هزار دانشجو کمک مالی دریافت کردند که این رقم در سال ۲۰۰۵، ۲۳ هزار نفر بود. این کاهش را می‌توان این گونه توضیح داد که هزینه‌های آموزش افزایش قابل توجهی داشته درحالی‌که سقف افزایش بودجهٔ حمایتی دانشجویان سطح عالی از سال ۱۹۹۶ تا ۲٪ بوده است. بازرس کل در گزارش سال ۲۰۰۴ خود به یکی از گزارش‌های مجمع ملل نخستین اشاره کرد که بر اساس آن در سال ۲۰۰۰ نزدیک به ۹۵۰۰ نفر از افرادِ ملل نخستین به دلیل کمبود کمک مالی دولت فدرال نتوانستند به تحصیلات عالی خود ادامه دهند.

بیانیهٔ سازمان ملل متحد دربارهٔ حقوق اقوام بومی

روز سیزده سپتامبر ۲۰۰۷ مجمع عمومی ملل متحد به موجب یک رأی تاریخی، بیانیهٔ حقوق اقوام بومی را تصویب کرد. بسیاری بر این گمانند که بیانیهٔ فوق گامی بلند در جهت حل و فصل موارد پر شمار و شدید نقض حقوق انسانی اقوام بومی در سراسر دنیاست. این شاید کامل‌ترین ابزار بین المللی در زمینهٔ حقوق اشخاص باشد برای حل و فصل مسایل مربوط به حقوق اقوام بومی. هدف بیانیهٔ فوق، ایجاد یک ابزارِ جهانی و یک چارچوب حقوقی برای ۳۷۰ میلیون بومی در بیش از ۷۰ کشور دنیاست که منجر به تأیید حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی جمعی به خصوص حقِ استقلالِ دولتیِ آنان می‌شود و نیز امکان به رسمیت شناختن و اجرای تعهدات، حفظ و تقویت

نهادهـای متمایـز و سـنت‌ها و رسـوم و مالکیـت فکـری و میـراث مشـترک آنـان را فراهـم مـی آورد. کانـادا ابتـدا یکـی از چهـار کشـوری بـود کـه علیـه ایـن بیانیـه رأی دادنـد (بـه همـراه ایـالات متحـده آمریـکا، نیوزیلنـد و اسـترالیا). آنـان دغدغـه هایـی را پیـش کشـیدند از جملـه ایـن کـه ایـن بیانیـه بـا چارچـوب قانـون اساسـی کشورشـان سـازگار نبـود و بایـد تعادلـی بیـن حقـوق بومیـان و حقـوق سـایرین دربـارۀ زمیـن و منابـع برقـرار باشـد. بـا اینهمـه، بـه دلیـل رویارویـی بـا انتقـادات جهانـی ناشـی از ایـن موضع‌گیـری و بـا توجـه بـه اینکـه اسـترالیا، نیوزیلنـد و ایـالات متحـده اظهـار کردنـد کـه موضـع خـود را مـورد بازنگـری قـرار خواهنـد داد، کانـادا رسـماً بیانیـۀ ۱۲ نوامـبر ۲۰۱۰ را تصویـب کـرد. البتـه از آن زمـان ایـن چهـار کشـور بـر سر مواضـع اولیـۀ خـود بـاز گشـته انـد.

طرح کنش مشترک کانادا- ملل نخستین

در روز نهـم ژوئـن ۲۰۱۱ وزیـر امـور بومیـان و توسـعۀ شـمال کانـادا، جـان دونـکان[۵۳] و نیـز مدیـر کل مجمـع ملـل نخسـتین، شـاون آتلئـو[۵۴] از یـک طـرح کنـش مشـترک بـرای بهبـود شرایـط زندگـی و بهـره بـری اعضـای ملـل نخسـتین کانـادا خـبر دادنـد. چهـار مبحـث در اولویـت دخالـت راهبـردی، از ایـن طـرح اسـتخراج شـد:

- آمـوزش. در میـان تعهـدات موجـود در ایـن زمینـه، بـه چارچوبـی بـرای تقویـت و بهبـود کارکـرد آمـوزش ابتدایـی و دبیرسـتانی بـرای کـودکان ملـل نخسـتین سـاکن مناطـق ویـژه اشـاره می‌کنیـم. ایـن امـر وعـدۀ لغـو تمهیـدات قانـون مربـوط بـه بومیـان دربـارۀ مراکـز شـبانه‌روزی را نیـز شـامل می‌شـود.
- بازبینـی دوبـارۀ درآمدهـا و مخـارج، شـفافیت، قابلیـت و حکومـت سـالم. در میـان تعهـدات موجود در ایـن زمینـه می‌شـود از رشـد برخـی ابتـکارات در مناطـق ویـژه نـام بـرد بـا هـدف برقـراری حکومت‌هـای کارآمـد بـرای ملـل نخسـتین و افزایـش شـفافیت و بازبینـی درآمدهـا و مخـارج ایـن حکومت‌هـا در قبـال مـوکلان خـود. طـرح فـوق بـه خصـوص روندهـای انتخاباتـی ملـل نخسـتین، چارچـوب مدیریـت ضروریـات و توسـعۀ اجتماعـات و نیـز گفتـمان مربـوط بـه مسـایل شـهروندی را بهبـود مـی بخشـد.
- توسـعۀ اقتصـادی. ایـن طـرح مشـترک، ایجـاد یـک گـروه کاری را در جهـت فعال‌سـازی اقتصـاد ملـل نخسـتین در دسـتور کار قـرار می‌دهـد کـه بـرای حـذف موانـع توسـعۀ اقتصـادی در مناطـق ویـژه و رفـع موانـع شـکوفایی اقتصـاد ملـل نخسـتین تـلاش می‌کنـد.

مذاکـره و اجـرا (پیمان‌هـا و مطالبـات سرزمینـی). در میـان تعهـدات موجـود در ایـن زمینـه، بایـد بـه ایجـاد مکانیسـمی بـرای احیـای روابـط تعریـف شـده در تعهـدات تاریخـی، بهبـود مذاکـرات و بـه راه‌انـدازی مطالبـات کلـی سرزمینـی و اجـرای راهکارهـای مشـترک بـرای پیشرفـت آییـن نامـۀ مطالبـات خـاص اشـاره کـرد. ■

---

۱ تونینا سیمئون، بخش امور اجتماعی، فرهنگی و سلامت، سرویس اطلاعات و پژوهش‌های پارلمانی
Tonina Simeone, Section des affaires sociales, culturelles et de santé, Service d'information et de recherche parlementaires.
2 Premières nations
3 Les Inuits
4 Les Métis
5 *Loi sur les Indiens*
6 Descendants de la nation historique des Métis.
7 Groenland
8 Sibérie
9 Alaska
10 Inuit Nunaat
11 Nunavut
12 Nunavik
13 Nunatsiavut
14 Labrador
15 Inuvialuits
16 Yukon
17 Bande
18 Les Cris
19 Les Algonquins
20 Les Innus
21 Réserves
22 Les Maoris
23 Ontario
24 Winnipeg
25 Edmonton
26 Vancouver
27 Toronto
28 Calgary
29 Saskatoon
30 Regina
31 Manitoba
32 Phil Fontaine
33 Sechelt
34 Westbank
35 British Columbia
36 Assemblée des Premières Nations (APN)
37 Organismeautochtone national (OAN)
38 Shawn A-in-chutAtleo
39 Congrès des Peuples Autochtones (CPA)
40 Conseil National des autochtones du Canada
41 Betty Ann Lavallée
42 Inuit TapiriitKanatami (ITK)
43 Marie Simon
44 Ralliement national des Métis (RNM)
45 Clément Chartier
46 Association des femmes autochtones du Canada (AFAC)
47 Jeannette Corbiere Lavelle
48 Association nationale des centres d'amitié (ANCA)
49 Vera PawisTabobondung
50 Shilling c. Canada
51 La Taxe fédérale pour les Produits et Services
52 Stephen Harper
53 John Dunken
54 Shawn Athleo

مسایل مربوط به تاریخ بازنمود اینوویت‌ها، حکایت نخستین کاوشگران در آثار سینمایی[1]

«در آنسوی دیگر هیچ نیست، هیچ جز بیکرانی ویران»

برگردان: سعیده بوغیری

چکیده

نویسنده در این مقاله به ترسیم سیر تاریخی بازنمود[2] فرهنگ اینوویت‌ها به مدد حکایت نخستین کاوشگران شمالگان (اقیانوس منجمد شمالی) در آغاز سدهٔ نوزدهم تا آثار سینمایی مستند، مردم‌نگاری و تخیلی می‌پردازد که تبلور و دگرگونی بازنمود یادشده را در پایان سدهٔ بیستم در پی دارد. نویسنده اثبات می‌کند که نگرش ما به اینوویت‌ها برخاسته از نگاه و عقایدی است که از سده‌ها پیش دربارهٔ این مردم وجود داشته و تنها بخشی از این برداشت‌ها- همان بخشی که اخیراً به دنیای غرب منتقل شده- توسط خود اینوویت‌ها بوجود آمده است. نخستین اندیشهٔ اروپایی در مورد اینوویت‌ها، بُعدی اسطوره‌ای به آنان می‌بخشد که ریشه‌اش به ساکنان دیرین قطب شمال باز می‌گردد. این نگرش ما دربارهٔ اینوویت‌ها که حاصل عدم شناخت کافی دربارهٔ اقیانوس منجمد شمالی- تا حوالی سال ۱۹۱۰ هنوز کسی به قطب شمال نرسیده بود- و یکپارچگی متون برخاسته از فرهنگ‌های مختلف است، در سده‌های نوزدهم و بیستم راه خود را پیمود، راهی که با نخستین روایت‌های کاوشگران آغاز شد و رفته رفته بر اساس کارهای دانش‌نام‌های، پژوهش‌های مردم‌نگارانه و نیز آثار سینمایی، هنرهای تصویری و تبلیغاتی سدهٔ نوزدهم گسترش یافت. اندک اندک و با پشتیبانی گفتارِ دورانِ پس از استعمار، چهرهٔ اینوویت از این بازنمودها رها می‌شود تا بتواند به شخصیت موضوع [اثر هنری] امکان دهد تا چونان واضع در این آثار ارتقاء یابد.

تمام شمالگان بزرگ که توسط جغرافی‌دانان، مردم‌شناسان و دانشمندان توصیف شده، همین که از دیدگاه بازنمود فرهنگی مورد توجه قرار گیرد، به دامنهٔ این بحث تعلق پیدا می‌کند. این چنین، شمالگان مرکب است از متون، تصاویر و نقوشی که می‌توان تاریخشان را در آثار مختلف، که خود برآمده از سنت‌های روشن و متمایزند، دوباره ترسیم کرد. بطور کلی، این شمالگان (یا به بیان شریل ای. گریس[3] «پندار شمالگان») فضایی در عین حال خیالی اما تصورشدنی به دست می‌دهد که از ساختار قالبیِ ملهم از اسطوره و تخیل تشکیل شده‌است. یک داستان‌نویس یا نمایشنامه نویس تا آنجا که محدودیت‌های ناشی از دوری جغرافیایی و سختی فیزیکی و رایج نبودن [موضوع] اجازه دهد، می‌تواند داستان‌هایش را مطرح کند. داستان‌هایی که از دوران تاریخی، مرجع‌های جغرافیایی و تا حدودی از واقعیت کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند نشأت می‌گیرد. در عوض، آزادی برخاسته ازتصاویر و عناصر شمالگان (مثلاً سپیدی، وسعت و حزن آن) منجر به کاهش بروز ژانرها و گونه های تخیلی می‌شود که امکان ظهورشان وجود دارد. بنابراین ما کمتر شاهد داستان‌های روان‌شناسانه، تئاتر، تعالی اجتماعی و بیشتر شاهد داستان‌های ماجراجویانه، علمی-تخیلی، شرح‌حال‌های مردم‌شناسانه و علمی و نیز حکایات مردمی هستیم. به همین نحو، سنت‌های ادبی و سینمایی به شتاب، ویژگی‌های تعداد کمی از چهره های شاخص این مکان را شناسانده است که در این میان، شمار زنان ناچیز است.

در آثار سینمایی، پنج چهرهٔ غالب دنیای تخیلی قطب به چشم می‌خورد: بازرس، پلیس سواره بر اسب، هیولا، پاپا نوئل و اینوویت. تمامی این شخصیت‌ها خیلی زود در تاریخ سینما ظهور یافته و در تمامی سال‌های سدهٔ بیستم تداوم می یابند. اگر تصویر تخیلی «بازرس» به کلوندیک،[4] آلاسکا و یوکون ارجاع دارد، همین شخصیت در چهرهٔ چارلی چاپلین[5] در فیلم جویندگان طلا[6] در سال ۱۹۲۵ تبلوری طنزآمیز دارد. چهرهٔ ساده‌دل و نیک‌خواه «پلیس سواره» که از سینمای وسترن آمریکا و همزاد کانادایی-انگلیسی‌اش گرفته شده، نوادهٔ سخت‌کوش خود را در سریال تلویزیونی به سوی جنوب[7] باز می‌آفرینند. و اما «پاپانوئل» متکی بر سُنت دیرپایِ اروپاست و مشخصه های بازنمود آن، هم با اصل کاسب‌کارانهٔ آمریکایی و هم با رعایت آهنگ رنگها در پیوند با فضاهای شمالگان- بین آبی سرد بیرون و رنگ سرخ گرم درونِ خانهٔ مرفهین- تعریف شده‌اند. «هیولای قطبی» که اقتباسی است از کشف پیکر سالم ماموت‌های منجمد در میان یخ‌ها در پایان سدهٔ نوزدهم، از همان آغاز سینما به خصوص در فتح قطب[8] ژرژ ملیس[9] در سال ۱۹۱۲ و بعد در تولید سریال ب[10] پس از جنگ جهانی پدیدار می‌شود. سرانجام، حضور اینوویت‌ها با آثار بزرگی شناخته می‌شود که الگویی در تاریخ این ژانر هستند: نانوک شمالگان،[11] در سال ۱۹۱۲ و آتاناریوات[12] در سال ۲۰۰۱، نخستین فیلم‌های تخیلی بلند دربارهٔ اینوویت‌ها. این پنج شخصیت (که می‌توان شخصیت‌های دیگری را نیز به آنها افزود از جمله، کارگر معدن، خانم پرستار، شکارچی، کاوشگر، هنرمند طبیعت و...) به سهم خود، وقایع‌نام‌های از تحول روایت‌های ادبی و سینمایی مربوط به شمالگان دور را تشکیل می‌دهند.

هدف این مقاله ترسیم سیر تاریخی بازنمود فرهنگ اینوویت‌ها به مدد سرگذشت‌نامهٔ نخستین کاوشگران شمالگانِ دور در آغاز سدهٔ نوزدهم تا آثار سینمایی مستند، مردم‌نگاری و تخیلی است که امکان تبلور و دگرگونی آن را در پایان سدهٔ بیستم فراهم آوردند. بنابراین موضوع این مقاله، تحلیل آثار از نظر ویژگی ساختاری ژانر آثار نیست، بلکه بیشتر بر شناسایی نشانه های تحول چهرهٔ اینوویت‌ها در این آثار استوار است.

این تصویر از اینوویت‌ها ریشه در سده‌ها گفتگو در این باره دارد، گفتگویی که تنها بخشی از آن توسط خود اینوویت‌ها تولید

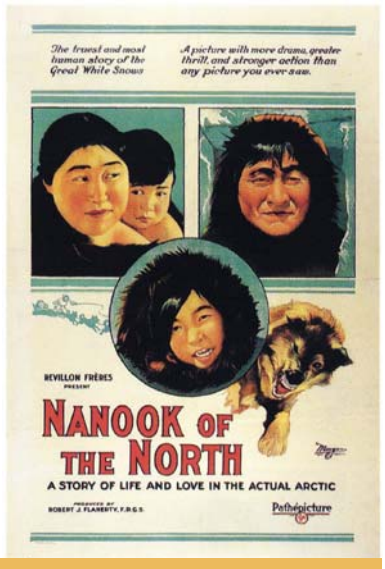

و اخیراً به دنیای غرب منتقل شده‌است. نخستین خوانش اروپاییِ از این تصویر رنگ و بویی اسطوره شناسانه می‌یابد که ساکنان عهد باستان در سرچشمهٔ آن قرار دارند. چهرهٔ اینوویت‌ها که در نبود شناخت کافی از قلمروهای شمال دور (می‌دانیم که تا حوالی سال ۱۹۱۰ هنوز به قطب دست نیافته بودند) و همپوشانی متون برآمده از فرهنگ‌های مختلف، ابتدا در نخستین سرگذشت‌های کاوشگران و بعد در آثار دانش‌نام‌هایِ سدهٔ نوزدهم نمود می‌یابد و در قالب پژوهش‌های مردم‌نگارانه و آثار سینمایی و نیز با گذر از تبلیغات و هنرهای تصویری، سدهٔ نوزدهم و بیستم را در می‌نوردد.

از نظر نویسندگان و خوانندگان جنوبِ اقیانوس منجمد شمالی، سختی اقلیم از اینوویت‌ها شخصیتی می‌سازد که به ارزش‌های ریاضت مآبانه می‌پیوندد. به توصیف یک نویسنده سدهٔ نوزدهم، «این بینندهٔ ساده دل با شکیبایی غریزی»، به صورت طبیعی و صریح می‌تواند به درجه‌ای از معنویت دست یابد که اروپایی برای رسیدن به آن از لحاظ فرهنگی تلاش می‌کند. تضاد بین طبیعت و فرهنگ، شاخص تمام این استنباط از [زندگی مردمان] در قطب شمال است، قلمرویی که هرقدر به قطب نزدیک‌تر می‌شویم، به اندوهی تدریجی گرایش پیدا می‌کند که نزد جنوب گرایان[۱۳] هرگونه پندار فرهنگی [در این منطقه] را به کناری می‌نهد. همچنین تعجبی ندارد اگر شکیبایی اینوویت‌ها، که به غلط تصور می‌شود طبیعی‌است، امروز نیز دوباره مطرح شود. برای نمونه، فیلسوفی به نام میشل اونفره، در سال ۲۰۰۲ در مقاله‌ای دربارهٔ زیبایی‌شناسی قطب شمال می‌نویسد که از دیدگاه فلسفی، سختی اقلیم شمالگان دور، لزوم زندگی بدون غم فردا و بدون ثروت اندوختن و به خصوص، سبک زندگی دشوار اینوویت‌ها آنان را به نوعی ایده‌آلِ غربی نزدیک می‌کند:

«هدف فلسفی هستی همواره نیل به تحقق چیزی است که در قطب از بدیهیات است: تمرکز بر ضرورت صِرف، پس زدن مازاد، کاهش نیاز به رضایت قابل حصول، تبدیل تمایل و واقعیت مستبد به چشم‌انداز آتی، مدل ایده‌آل ریاضتی، شوق امساک و رضایت به اندک، اخلاقیاتی که از طبیعت درس می‌گیرد. اینوویت بطور طبیعی لذت‌های اخلاقی ارایه شده در فرهنگش را می‌شناسد و درمقابل انواع منطق وفور[۱۴] ارایه شده از طریق

فلسفهٔ غربی است.»[۱۵]

اگرچه حتی پیوندهای میان گرینلندی‌ها و اسکاندیناوها در طول هزاره حفظ شده و چندین سفر اکتشافی منجر به برقراری نخستین روابط شده‌است، اما اینوویت‌ها از دیدگاه فرهنگ اروپایی وضعیت خود را به عنوان مردمی دست نیافتنی و اسرارآمیز حفظ کرده‌اند. در سال ۱۸۱۸ نیز، وقتی جان راس[۱۶]به عنوان اولین نفر در مسیری که به سمت قطب می‌رفت کسانی را کشف کرد که در آن زمان «اسکیموهای قطب»[۱۷] نامیده می‌شدند کنجکاوی علمی و فرهنگی او برانگیخته شد. همین گونه کنجکاوی بود که در تمام طول سده رشد کرد و با کاوش قطب شمال- که بیش از یک سده به طول انجامید- تغذیه شد؛ این کنجکاوی همچنین با دانشنامه نویسی و رویکرد ماحصل‌گرایی[۱۸] که اقوام اینوویت را به بهترین گزینهٔ پژوهش‌های قوم‌نگارانه تبدیل می‌کند، تقویت شد.

تصاویری که راس بازگو می‌کند، برای مستند کردن تخیل مربوط به چهره هایی به کار می‌آید که در گفتارهای علمی، ادبی و بصری نیز حضور دارند. راس به همراه راهنمای خود جان ساکچس[۱۹] که اهل گرینلند جنوبی بود به دیدن اینوویت‌های انتهای قطب شمال رفت. سنگ‌نوشته ها و نقاشی‌های آبرنگ که همه جا پخش شده‌است و تعدادی از آنها که کار ساکچس و راس است به این موضوعات پرداخته اند: صحنهٔ نخستین ملاقات که به طرزی شکوهمند کشتی‌های استوار در میان توده های بزرگ یخ قطبی و شخصیت‌هایی نیک‌خواه را در خود دارد؛ پرترهٔ اِرویک،[۲۰] نخستین اینوویت که راس با او دیدار کرد و به عنوان مدل نقاشیِ نقاشِ آبرنگ، نانوک،[۲۱] به مدل عکاسی دوربین نیز تبدیل شد و در آخر تصویر دهکدهٔ اینوویت که تجمعی از کلبه های برفی[۲۲] است و در نظر غیربومی درقالب مجموعه‌ای شبیه به حومه‌ای در شهر لندن گرد هم آمده‌اند. این مجموعه در یک کوهپایه واقع است که می‌توان وجود پرچم حفاظت‌گر انگلیس را حدس زد، پرچمی که اثرات سودمند آن با بازوان بازِ شخصیت کاوشگر نشان داده است.

کاوش‌ها برای فتح قطب شمال و سپس قطب جنوب[۲۳] در سدهٔ نوزدهم شدت می‌گیرد و علاقه‌ای بی‌وقفه را در میان مردم و بعد، دولت‌ها ایجاد می‌کند. تمام این کاوش‌ها در تاروپودی روایی و حزن‌انگیز جای می‌گیرند که در آن، انسان‌ها با سرما، ناامیدی، قحطی و گاه سرخوردگی دست و پنجه نرم می‌کنند. از میان مشهورترین ماجراجویی ها می‌توان به ماجراجویی سِرجان فرانکلین[۲۴] در سال‌های دههٔ ۱۸۴۰ اشاره کرد که به شکست سخت تمام گروه می‌انجامد. در این سال‌ها و بعد در دهه های پس از مرگ او، دهها کاوش به امید یافتن بازماندگان یا بقایایی از آنها در شمالگان دور کانادا انجام می‌گیرد.این کاوش‌ها اسطورهٔ شمالگان دور و در عین حال، سختی فایق نیامدنی آن را تقویت می‌کنند. یک سده و نیم بعد، در سال ۱۹۸۴ پیکرهای منجمد و تقریباً دست نخوردهٔ دریانوردان فرانکلین کشف می‌شود. یخ و سرمایی که بی‌محابا می‌کُشند و گویی قدرت متوقف کردن زمان را دارند، با مومیایی کردن طبیعی انسانِ محصور در میان تجهیزاتش، هراس انگیز می شوند.

شمار قلیلی از زنان در سفرهای قطبی و کمتر از این هم در تاروپود روایی دنیای قطب

شمال حضور دارند. بااینهمه، تنها چند سال پس از سفر راس، دیوان شعری به نام «نگاهی پنهانی به اسکیمو»[۲۵] و به دنبال آن یک اثر «شعر شبانی قطبی»[۲۶] با امضای «یک بانو»[۲۷] در لندن به چاپ می‌رسد که با نقاشی‌های رنگی بسیار زیبا همراه است که خیلی زود، جنبه‌ای زیباشناسانه به تصاویر ارایه شده توسط راس می‌بخشد و به قیافه های اینوویت جسمیت می‌دهد. در این تصاویر، پاکی صورت شخصیت‌ها و نوعی رنگ‌مایه دیده می‌شود که به نحوی تغییرناپذیر در کارهای بعدی تکرار می‌شود: آرایه‌ای با رنگ‌مایه های ملایم که بر آبی، بنفش و سفید و شخصیت‌هایی با رنگ‌های گرم قهوه ای و سرخ تکیه دارد. به این ترتیب، نشان سرمای شمالگانی و متضاد آن، گرمای آسایش‌بخش، تجلی ثابت خود را می‌یابند و پس از آن در واژگان گفتار در مورد شمال به کار می‌روند.

این تصاویر تجسمی به همراه مباحث نوشتاری در قالبی علمی ارایه می‌شوند، گفتاری که البته نافی پیش‌داوری‌ها، نژادپرستی و کاربردهای استعمارگرایانه نیست. به موازات روایت کاوشگران که اغلب غنی از تصاویر نیز هست، در پایان سدهٔ نوزدهم چندین تحلیل دانش‌نامه ای از دنیای قطبی پدیدار می‌شود که در این روایت‌های گاه به گاه دل‌انگیز، اشتیاق مردم‌شناسانه و جغرافیایی را اغنا می‌کند. این مجموعه ها رویهمرفته گفتمان مربوط به قطب شمال و به ویژه اینوویت‌ها را تلخیص می‌کنند. در میان آنها، به اثر لبازی[۲۸] به نام شگفتی‌های دنیای قطبی[۲۹] متعلق به «کتابخانهٔ شگفتی‌ها» در مجموعهٔ آشت[۳۰] می‌پردازیم که در سال ۱۸۸۱ و پیش از کشف قطب، منتشر شد.

او هنگام توصیف اینوویت‌ها، این «ساکنان شمالی‌ترین نقطهٔ زمین»،[۳۱] خاطرنشان می‌کند که با توجه به خشونت اقلیم، «ممکن است منتظر باشیم در آنها موجوداتی [...] عاری از هرگونه حُسن بیابیم» و حال آنکه به عکس، «در این مردم بینوا خلق و خو و استعدادهایی اخلاقی می‌بینیم که همواره موجب افتخار بشریت است». بااین‌همه، پرتره‌ای که لبازی از اینوویت‌ها ترسیم می‌کند آنقدرها به سود آنان نیست؛ او ابتدا ویژگی اکراه آمیزی از آنها را آشکار می‌سازد: «برای ورود به خانهٔ یک اینوویت باید مصمم بود و بر نوعی احساس قوی نفرت فایق آمد. کثیفیِ بی‌اندازه در آنجا خاطر چشم و شامه را مکدر می‌کند». نویسنده، به بیان واکنش ستوان بلو[۳۲] در نخستین ورودش به یک کلبهٔ برفی می پردازد:

«یکی از همراهانش روزنه‌ای را به او نشان داد که بلندی آن به سختی به دوپا می‌رسید و با یک پوست حیوان پوشیده شده بود: این در بود. همانطور که به آن نزدیک می‌شد، تصاعدات گرم و متعفن به مشامش رسید، احساس دلسردی کرد، اما سرانجام تسلیم شد و پس از خزیدن در مسیری دومتری وارد فاضلابی با دیوارهای مرطوب شد: پاهایش در گِل خیس از آب، خون، روغن و پیه فرو می‌رفت. گمان می‌کرد برای هر چیزی آماده است، زیرا دربارهٔ این سکونت‌گاه های کثیف چیزهایی خوانده و شنیده بود. اما اشتباه می‌کرد، فرضیات او ابداً شبیه آنچه می‌دید نبود. توصیف او از اینوویت‌ها به توصیفی از یک هیولا می‌ماند همچنان که تصاویر همراه متن به خوبی گواه این نکته‌اند. از جمله تصویر «یک اینوویت جوان» که در هیأت یک کوتولهٔ ترسناک نشان داده شده‌است».[۳۳]

نویسنده می‌نویسد: «او سری بزرگ، چهره‌ای فراخ، صاف و حتی قوزک بینی فرورفته، گونه های برجسته، چشمان سیاه کوچک دارد. دهان بزرگی دارد و دندان‌هایش دیده می‌شود که از تداوم تراشیدن و بریدن پوست حیوانات و کشیده شدن بر روی تسمه ها همگی فرسوده شده‌اند. موهای مردان، خشک، کمپشت و آویزان و موهای زنان، جمع و بسته شده‌است. آنان بدون ریش یا کم ریش هستند».[۳۴]

میسیونرها دیگر چهرهٔ اصلی دنیای قطبی هستند که در پایان سده، ادامهٔ کاوش در میان اینوویت‌ها را پی می‌گیرند و این نگرش نامطلوب را تشدید می‌کنند. نگرشی مرتبط با تمایل آنان برای کاری توان‌فرسا و رسالتی مقدس در میان این محرومان از نعمت. سهم منفی آنان در به تصویر کشیدن اینوویت‌ها از نوعی راهبرد استدلالی برمی‌آید که به آنان امکان توجیه طرح کلیسایی را می‌دهد. لویی- فردریک روکت در رمان تبلیغی خود با نام «حماسهٔ سپید» می‌نویسد: «اینان تیره‌روزترین، فقیرترین و حقیرترین مردمانند. آنها در شاخ آلاسکا در لابرادور، جزایر هرشل در تخ دو بافن[۳۵] سرگردانند. قلمرو آنها اندوه است. [...] به این خاطر، خادمان کلیسا باید برای رستگاری روح آنان بکوشند».[۳۶] بااینهمه، این اینوویت‌ها که میسیونرها آنان را با عباراتی چون خرافاتی، متکبر، دروغگو، کثیف، غیراخلاقی، حریص و ستمگر توصیف کرده‌اند، به مراقبت از شر سفیدپوست‌ها نیاز داشتند و در محله هایی دورافتاده به بند تبعیض نژادی گرفتار و منزوی شدند. رفته رفته رابطه با اینوویت‌ها به یک عمل ممنوع تبدیل می‌شود و گفتگوهای متقابل که توسط راس به تصویر کشیده شده بود، از میان می‌روند. یکی از این میسیونرها به نام پدر لاکوتور که در ابتدای این سده در آلاسکا ساکن بوده است، تصمیم می‌گیرد این ممنوعیت را بشکند و به دیدار آنان برود. بااین وجود، به سرعت به عقیدهٔ خود بازمی‌گردد که اینوویت نمی‌تواند در کنار سفیدها جای بگیرد. او ماجرای این دیدار را در دفتر خاطرات خود چنین می نویسد:

«آنچه بطور خاصی علاقهٔ مرا بر می‌انگیزد، رفتن به دیدن آنان در منطقهٔ مخصوص خودشان است. [...] اقرار می‌کنم آنان احساس خوبی در من بوجود آورده‌اند: دریافته‌ام آنان هم مانند دیگران جزیی از این دنیایند و اگرچه بی‌سواد اما دارای فهم هستند. از دوست داشتن آنها[هنوز] واهمه دارم».[۳۷]

بااینهمه، در طی سدهٔ بیستم تصویر دیگری از اینوویت‌ها به این بی‌مهری در تصور ادبی و بصری دامن می‌زند، تصویری که بیشترین نقش را در گسترش این سیما، از عرصهٔ گفتار تبلیغاتی گرفته تا نخستین آثار سینمایی، دارد. تبلیغ‌گران، سینماگران و موزه‌شناسان آمریکاییِ در آغاز سده به بازسازی چهرهٔ اینوویت می‌پردازند. آنان با گسترش استعمار تهییج می‌شوند- که بحث دربارهٔ سرگذشت فتح قطب توسط پی‌یری[۳۸] آمریکایی، شوقی حقیقی به آن می‌دهد- و از یک مدل نوظهور قهرمان مرد آمریکایی الهام می‌گیرند. در این زمان، اینوویت به انسانی جسور و باذکاوت، البته ساده‌دل، نزدیک به طبیعت و طفل‌گونه تبدیل می‌شود که برخلاف مردمانی که با هم در نزاعند و نیز بومیانی که پی‌گیر اعادهٔ سرزمین‌هایشان هستند، تابع محض و مطیع سفیدپوست‌ها نمی‌شوند. دراین هنگام اینوویت‌ها یا «اسکیموها» کم کم و

بویـژه در مـوزه هـا، سـیرک‌ها و آثـار کـودکان حضـوری پررنـگ می‌یابنـد و دیـری نمی‌پایـد کـه بـه سـینمای صامـت نیـز وارد می‌شـوند. یکـی از رخدادهـای نمادیـن ایـن دوره، انتقـال یـک گـروه از اینوویت‌هـا بـه نیویـورک در سـال ۱۸۹۷ توسـط رابـرت پی‌یـری اسـت. بااینهمـه، ایـن افـراد کـه بـا کمـک دانشـمندان مـوزهٔ تاریـخ طبیعـی آمریـکا بـرای انبـوه مـردم بـه نمایـش گذاشـته می‌شـوند، بـه سرعـت بـا بیماری‌هایـی کـه بـرای آنـان ناشـناخته بـود، در برابـر چشـمان غمـزدهٔ هـزاران تماشـاگر از پـای در می‌آینـد. درحالی‌که آنـان یکـی پـس از دیگـری می‌میرنـد، مغزشـان کالبدشـکافی شـده و استخوان‌هایشـان در سـالن‌های مجاوربـرای بازماندگان بـه نمایـش در می‌آیـد. بـا ایـن وجـود، یکـی از آنـان بـه نـام مینیـک[۳۹] زنـده می‌مانـد و تـا سـال ۱۹۹۳ بـر درخواسـت انتقـال بـدن پـدرش از ویترین‌هـای مـوزه بـه مقـبره اصرار می‌کنـد. او در دفـتر خاطـرات خـود در سـخنی راجـع بـه مردم‌شناسـان و موزه‌شناسـان می‌نویسـد: «شـما نـژادی از جنایتـکاران علمـی هسـتید».

در آغـاز سـده نیـز چنـد مـورد از نقـل و انتقـالات دیگـر اینوویت‌هـا سـازماندهی می‌شـود و نمایشـگاه هایـی از [مجسـمه هـای] سـاخته شـده از خمیـر کاغـذ در معـرض دیـد عمـوم قـرار می‌گیـرد. در یکـی از عکس‌هـای سـال ۱۹۰۹ یـک «دهکـدهٔ اسـکیمو» دیـده می‌شـود کـه بـرای نشـان دادن اینوویت‌هـا در محیـط خـود سـاخته شده‌اسـت. اینوویت‌هـا در درون ایـن دهکـده متناسـب بـا قالـب کلیشـه‌ای خـود «نقشـی را بـازی می‌کننـد» کـه فرهنـگ بومـی بـه آن معنـا می‌دهـد. در بایگانـی کتابخانـهٔ کنگـرهٔ آمریـکا سـه تصویـر سـینمایی از توماس آ. ادیسـون[۴۰] وجـود دارد کـه در سـال ۱۹۰۱ در نمایشـگاه پـان آمریکـن بوفالـو[۴۱] سـاخته شـد و انـگاره‌ای از ایـن بازی‌هـا بـه دسـت می‌دهـد. ایـن فیلم‌هـای کوتـاه[۴۲] از اینوویت‌هـا جماعتـی را بـه تصویـر می‌کشـد کـه در صحنـهٔ یخچالـی مصنوعـی قـرار دارنـد و ماننـد کـودکان سرگـرم بـازی خَرپُشـتک[۴۳] هسـتند.

اینوویـت رفته‌رفته در تصور عموم به شـخصیتی دوست‌داشـتنی بـرای کـودکان تبدیـل می‌شـود، بـه خصـوص از آن رو کـه چهـرهٔ پالـودهٔ او از ویژگی‌هـای اصلـی آمریکایـی آرمانـی برخـوردار اسـت: شـجاع، پـرکار، بـاذکاوت، آزاد، صلح‌طلـب، درسـتکار و دارای حـس مسـئولیت خانوادگـی. همانطـور کـه الکسـاندر هـووت[۴۴] در سـال ۱۹۲۷ در رمانـی در بـاب آرمان‌شـهر سیاسـی و آشـتی سـفیدها و بومیـان دربـارهٔ آنهـا می‌نویسـد: «وحشـی‌ها کودکانـی بزرگسـال هسـتند». همیـن شـخصیت دوست‌داشـتنی کـه بـا وجـود دشـواری‌ها همـواره احسـاس خوشـبختی می‌کنـد، در سـینمای نوبنیـاد[۴۵] ظهـور می‌کنـد و در سـال ۱۹۲۲ در «مسـتند» رابـرت فلاهرتی[۴۶] بـا نـام نانـوک شـمالگان حضـور دارد، اثـری کـه در سـاحل خلیـج هادسـون در شـمال کبـک فیلمبـرداری شـد. موفقیـت جهانـی ایـن فیلـم بـه قدریسـت کـه نانـوک بـه سرعـت بـه چهـرهٔ نمونـهٔ اینوویـت در سـینما و فرهنـگ مردمـی تبدیـل می‌شـود. شری هونـدورف در تحلیـل خـود دربـارهٔ سریـال نانـوک در فرهنـگ آمریـکا تصدیـق می‌کنـد کـه «نانـوک شـمالگان بـه نوعـی حـوزه تبدیـل شـد، نقطـه‌ای کـه پـس از آن هیـچ تصـوری از شـمالگان دور بـدون تجهیـزات کامـل گونه‌وارهـای متولـد شـده در اواخـر سـدهٔ نـوزده وجـود نداشـت کـه در سـال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ گسـترش یافـت و ثمـرهٔ آن در کار فلاهرتـی ظهـور یافـت. ایـن فیلـم همچنیـن بـذر چیـزی را افشـاند کـه یـک مشـاهده‌گر برجسـته برچسـب «شـیدایی نسـبت بـه نانـوک» بـه آن می‌زنـد، نوعـی جنـون بازاریابـی کـه یـک دوجیـن نشـانهٔ تجـاری از جملـه بسـتنی چوبـی اسـکیمو ایجـاد کـرد. چنـد سـال بعـد، دو اسـتودیوی عمـدهٔ هالیـوود بـر روی محبوبیـت اسـکیموها سرمایه‌گـذاری و دو فیلـم شـاخص بـا موضـوع شـمالگان دور را تولیـد کردنـد: کلبـهٔ برفـی (۱۹۳۲) توسـط اسـتودیو یونیورسـال و اسـکیمو (۱۹۳۴) توسـط ام جـی ام».[۴۷]

در تبلیـغ فیلـم نانـوک شـمالگان، شـخصیت‌ها ماننـد کودکانـی توصیـف می‌شـوند کـه سُرخـوردن بـر روی کـوه یـخ، بـازی بـا توله‌سـگ‌ها و حـمام کـردن بـه سـبک اینوویـت را دوسـت دارنـد. آزن بالیکـی[۴۸] انسان‌شـناس خاطرنشـان می‌کنـد ایـن فیلـم ویژگی‌هـای بـارز اینوویت‌هـا منتـج از ادبیـات دورهٔ ویکتوریایـی را شـدت مـی بخشـد.

چنـان کـه متـداول اسـت، ایـن فیلـم بـا نقشـهٔ جغرافیایـی شـمال کانـادا آغـاز می‌شـود. ایـن ابـزار بصری بنـا نـدارد موقعیـت مکانـی عمـل را مشـخص کنـد، بلکـه بـر عکـس امـکان ایـن را فراهـم می‌کنـد کـه نقشـه جایگزیـن صحنـه هـای فیلمبـرداری شـود و [در نتیجـه] از هرگونـه مرجـع نام‌شناسـانه صرف‌نظر شـود. ایـن رویـهٔ شـاخص فیلم‌هـای شـمالگان دور اسـت: همیـن کـه ایـن حقیقـت بیـان شـود کـه ماجـرا در سرزمینـی دور و نامسـاعد روی می‌دهـد، سـینماگر از قیـد و بنـد تاریـخ یـا وضعیـت مکانـی رهاسـت و می‌توانـد بـه زمانـی جهانـی و دوره‌ای زیـر فرمـان گـذر فصل‌هـا وارد شـود. در مـورد نانـوک شـمالگان، عنـوان فرعـی آغازیـن بـه بیـان ویژگی‌هـای مـکان و چهـرهٔ اینوویـت می‌پـردازد: «هیـچ مردم دیگـری نمی‌تواننـد در حـزن ایـن سرزمین‌هـا و خشـونت اقلیـم آن دوام بیاورنـد، بـا اینهمـه، بـا وجـود وابسـتگی بـه حیوانـات، کـه تنهـا منبـع تغذیـهٔ آنـان اسـت، در ایـن مـکان مردمـی زندگـی می‌کننـد کـه خوشـبخت‌ترین مـردم دنیـا هسـتند- قـوم اینوویـت جسـور، دوسـت داشـتنی و بی‌قیـد اسـت». در ایـن راسـتا، بـا وجـود رغبـت آشـکار فلاهرتـی، واقعیـت اینوویـت برتـری نمایـش موفـق را کـه تصـور عامـه راجـع بـه آنـان را بازگـو می‌کنـد، مـی پذیـرد.

در دهـه هـای بعـدی، چنـد محصـول سـینمایی البتـه بـا موفقیتـی نسـبی تـلاش می‌کننـد از نـگاه غیربومـی بـه اینوویت‌هـا دور باشـند. مصـداق آن فیلـم رنگـی شـگفت‌انگیز تابسـتان اینوویت‌اسـت کـه در سـال ۱۹۴۴ سـاخته می‌شـود. ایـن فیلـم یکـی از نخسـتین مسـتندهای شـمالگان دور اسـت کـه توسـط لـورا بولتـون[۴۹] سـاخته شـد. تفسـیر فیلـم، بـی آنکـه رشـتهٔ سـخن را بـه اینوویت‌هـا واگـذارد بـه جـز در مـورد آوازهایشـان، فهم‌هـای قالبـی‌ای[۵۰] را بـه نمایـش در می‌آورد کـه چهـرهٔ فیلـم را بنیـان می‌نهنـد. ایـن مسـتند ایـن بـار نیـز بـا نمایـش یـک نقشـه آغـاز می‌شـود و تفسـیر آن بـر فاصلـه ای دلالـت دارد کـه تماشـاگر را از اینوویت‌هـا جـدا می‌کنـد. بااین حـال پـس از ایـن پیـش درآمـد، سـمت و سـوی کلام بی‌درنـگ بـه چرخـهٔ فصل‌هـا کشـیده می‌شـود امـری کـه بررسـی هرگونـه جنبـهٔ ممکـن تاریخـی در مـورد مـردم اینوویـت را نادیـده می‌گیـرد. در اینجـا بومی‌کـردن سـبک زندگـی اینوویت‌هـا از طریـق مقایسـاتی بـه نمایـش در می‌آیـد کـه هدفشـان بـی اثـر کـردن تفاوت‌هاسـت؛ یکـی از آنهـا، خـوردن گوشـت خـام اسـت کـه، بـه خاطـر ماهیـتِ عمیقـاً فاقـد فرهنـگ آن، بارهـا در گفتمـان قیاسـی در مـورد اینوویت‌هـا مطـرح شـده و متـداول اسـت: «بی‌شـک اینوویت‌هـا گوشـت خـام خوارنـد، همانطـور کـه خـود شـما هـم صـدف را خـام مـی خوریـد».

در طـول دهـه هـای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ادارهٔ ملـی فیلـم کانـادا بسـیاری فیلـم مسـتند دربـارهٔ سـبک زندگـی اینوویت‌هـای شـمالگان دور می‌سـازد. هـدف ایـن کار تـا انـدازه‌ای سیاسـی اسـت: کانـادا در طـول جنـگ سرد، حاکمیـت خـود را بـه دلیـل حضـور پرشـمار سربـازان آمریکایـی در شـمالگان در معـرض تهدیـد می‌بینـد حـال آنکـه خـود ایـن کشـور ایـن قلمـرو را تحـت اختیـار نـدارد. راهـکار توصیـه شـده، راهـکاری ریشـه‌ای در مـورد مـردم اینوویـت بـود: جابجایـی اجبـاری اقـوام بـه سـمت شـمالگان دور در سـال ۱۹۵۳ و اسـکان خشـونت‌بار آنهـا در چنـد دهکـده از سـال ۱۹۶۲ بـه بعـد آثـار ایـن اقدامـات

زندگی اینوویت‌ها را عمیقاً زیرورو کرد. چنان که آزن بالیکی[۵۱] می‌گوید، در این دوره، فیلم‌ها گویای واقعیتند و قصد دارند واقعیت اینوویت را آنچنان که هست به نمایش درآورند. با این حال تمام مشکلات مربوط به شیوهٔ استعماری [و نتایج] آن، مثلاً نرخ بسیار بالای مرگ و میر کودکان، انواع اپیدمی و خشونت را مسکوت می گذارند. بالینکی، مردم‌شناسِ تعلیم و تربیت، در سال‌های ۱۹۶۰ به ساخت یک مجموعهٔ مستند متأثر از فن «بازسازی فرهنگی» پرداخت که در آن، وضعیت اینوویت‌ها در اوضاع و احوال دوران پیش از ورود تفنگ در سال ۱۹۱۹ نمایش داده می‌شود. سریال او با نام اینوویت‌های نتسیلیک[۵۲] (۱۹۶۵-۱۹۶۳) بازتعریفی از چهرهٔ اینوویت‌ها از دیدگاه فرهنگی را به دست می‌دهد. او همین روند را بار دیگر در سال ۱۹۷۲ و در فیلمی با نام اینوویت نتسیلیک امروز[۵۳] از سر می‌گیرد و در آن به زندگی معاصر اینوویت‌ها می پردازد.

در سال‌های اخیر تولیدات سینماگران جوان به سمت مستندسازی و تفسیر ارتباط اینوویت‌ها با تاریخ سوق یافته‌اند. با این وجود، این فیلم‌ها که همزمان مردم‌نگارانه و سیاسی هستند، مقبولیت مردمی تولیدات غیربومی را نیافته‌اند. فیلم تبعیدی‌های کبک جدید[۵۴] که در سال ۱۹۹۵ توسط پاتریشیا تاسیناری[۵۵] ساخته شد، رشتهٔ سخن را به دست بازماندگان جابجایی ۱۹۵۳ می‌دهد که در آن، هفت خانواده نوناووت مجبور می‌شوند وطنشان را ترک کنند و ۱۵۰۰ کیلومتر دور از خانه در مکانی غمبار که برایشان غریب بود، ساکن شوند. در این فیلم، این اقدام استعماری نابهنگام دولت فدرال به عنوان یک بی‌عدالتی ژرف ارزیابی می‌شود. سینما با دادن سررشتهٔ کلام به اینوویت‌ها در یک چشم‌انداز تاریخی، امکان تخریب چهرهٔ منفعل مرد یخی را فراهم آورده و امکان موضع‌گیری سیاسی به آن می‌دهد. میشل اونفرهٔ فیلسوف می‌نویسد: «[تصاویر] سرزمین بافن انسان را به جایی می‌رساند که آن را با کشورهای فقیر اشتباه می گیرد، کشورهایی که پیشتر توسط غربی‌ها ویران، غارت، اشغال، استثمار و محو شد».[۵۶]

رفته رفته سینماگران اینوویت فیلم‌های مستندی از جمله دهکدهٔ من در نوناویک[۵۷] و اگر زمان بگذارد[۵۸] تولید می‌کنند که در آنها بیشتر به زندگی اجتماعی یک دهکده می‌پردازند تا به ارتباط جوانان با میراث قبل از میلاد نیمهٔ نخست سدهٔ بیست. به موازات آن در همین زمان، نخستین رمان اینوویت نوناویک با نام سناک[۵۹] نوشتهٔ میتیاریوک ناپالوک[۶۰] از سوی یک ناشر بزرگ در سال ۲۰۰۲ چاپ می‌شود. در برخی آثار نویسندگان کبکی نیزشاهد تمجید اینوویت‌ها هستیم که گاه تداعی‌گر ارزش‌گذاری های اسطوره‌ای است. در راستای وارد کردن مجدد جنبهٔ تاریخی در دنیای اینوویت‌ها، فیلم‌های تولیدشده توسط یک کمپانی تولیدات بومی به نام ایزوما[۶۱] به سرعت به یک مرجع و مدل تبدیل می‌شوند. سریال نوناووت، سرزمین ما[۶۲]

(۱۹۹۵- ۱۹۹۴) تاریخ دهکدهٔ ایگلولیک[۶۳] را در سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۵ به نمایش در می آورد. تنها اشاره‌ای به این دوره در ابتدای سریال، امکان جای دادن سبک زندگی اینوویت‌ها را در تاروپود تاریخی فراهم می‌کند.

اولین فیلم بلند تخیلی اینوویت به نام آتاناریوات[۶۴] در سال ۲۰۰۱ به دست زاکاریاس کونوک[۶۵] ساخته و توسط ایزوما عرضه شد. این فیلم یک دگرگونی بنیادین درطرز نگرش به اینوویت‌ها به دنبال داشت و افق‌های تولید فیلم را گسترش داد. در واقع این فیلم به دنبال اشاعهٔ مبحث اینوویت در سینماست. در عین حال این پروژه از یک اثر سینمایی پا فراتر می‌گذارد و هدفش احیای شیوهٔ تولید فیلم بومی، حفظ و تقویت فرهنگ اینوویت، دفاع از طرحی اجتماعی، به دست گرفتن رشتهٔ سخن در دنیای بیرون از ارتباطات و نقد روش‌های بازنمود اینوویت‌ها در سینماست. این فیلم بازنویسی حکایتی را هم که برای نخستین بار می‌خواهد به واقعیت تاریخی قوم اینوویت بپردازد، در دستور کار دارد. این زمان‌مندی امکان ارجاع به حد و مرزهای تاریخی را فراهم می‌آورد. این مرزها برهه هایی خاص از سیر دنیا را شامل می‌شوند، دنیایی که از طریق فرهنگ و تاریخ اینوویت‌ها ارزش پیدا می‌کند.

منتقدان خاطرنشان کرده‌اند که یکی از خصوصیات نوآورانهٔ این فیلم آن است که به دنبال ارایهٔ فرهنگ اینوویت از درون است. با این حال همانطور که تی‌یری روش[۶۶] اشاره می‌کند، یکی از مشکلات «فیلم‌های تولیدی معمول سرخ‌پوستی» اینست که «به جز ماهیت گفتمانشان که بیشتر ستیزه‌جویانه است و برخی از موضوعات از درون مورد پردازش قرار می گیرند» این فیلم‌ها «از بُعد ساختاری [...]، به محصولات غربی»[۶۷] تعلق دارند. با این‌همه، آتاناریوات بنا به ماهیت پروژه که زیبایی شناسانه است، به سمت کاربردهای اجتماعی، تاریخی و رسانه‌ای سوق دارد و اثری متفاوت است. این فیلم از جهتی دیگر نیز بنا به سنت‌های سینمایی، فیلمی متمایز است که کارگردان از آن بهره گرفته است: درحالی‌که منابع تاریخی سینمای آمریکا بیشتر برخاسته از نمایش مردمی است و تاریخ سینمای اروپا، دست کم اروپای شمالی، برخاسته از عکاسی، کونوک در صدد آنست که سینمای اینوویت به اجداد به تندیس درآمدهٔ خود وفادار بماند. قصه اینست که کونوک که خود ابتدا تندیس‌تراش

بوده، تندیس‌های خود را در گالری‌های مونترال به فروش رساند تا نخستین دوربین ویدیویی‌اش را خریداری کند و این، نوعی حالت استحاله- از مجسمه به سینما است و حکایت آن در افسانه هایی که تار و پود فیلم‌هایش را تشکیل می‌دهد، نمود می یابد. ورای این موضوع، فیلم او بر فنون ویدیویی دیجیتال تکیه دارد تا «حس حضور در محل را، با وجود غیر بومی بودن محیط، در مردم»[۶۸] تقویت کند. مدیر عکاسی فیلم، نورمن کان[۶۹] توضیح می‌دهد که «دوربین دیجیتال این امکان را برای افراد ایجاد می کند که فاصله ها را فراموش کنند و با داستان و شخصیت‌های ما مأنوس شوند، گویی آنان نیز به سادگی مانند ما بودند».[۷۰]

زاکاریاس کونوک می‌گفت: «مانند پیکرتراشی که تصاویر را با سنگ‌ها می‌سازد، من خواستم با یک دوربین تصاویر را بسازم».[۷۱] در یک صحنهٔ کلیدی درآتاناریوت، یکی از زنانِ به قهرمان داستان خیانت می‌کند و از دیگران می‌خواهد او را در میوه چینی همراهی کنند تا به این ترتیب، قهرمان را در برابر دشمنانش تنها بگذارد. در وهلهٔ نخست سادگی و طنزگونه بودن دیالوگ‌ها جلب توجه می‌کند وسپس نقش دوربین که شخصیت‌ها را به کسوت تندیس هایی از انسان‌ها در می‌آورد که به چشم تماشاگر آشناست.

پروژهٔ اجتماعی و زیبایی‌شناسانهٔ ایزوما که اساساً سررشتهٔ سخن را به دست اینوویت‌ها می‌سپارد، جدای از دیگر گفتمان‌های پسااستعماری نیست. این پروژه به یک جامعهٔ اینوویت معطوف است -جامعهٔ ایگلولیک- که افسانهٔ آن در تکاپوی تبدیل شدن به تاریخ، روش ادامهٔ حیات و تاثیرگذاری است. تولید کنندگان با اقتباس از فرهنگ سنتی اصرار داشتند که افراد بومی در کار فیلم دخیل باشند. به گفتهٔ تهیه‌کننده: «هنرمندان این فیلم در مکان‌های فیلمبرداری، نوعی «فرهنگ تولید» اینوویت را آفریدند که مشخصهٔ آن خوش‌خلقی، جسارت، صبوری و انعطاف‌پذیری است. در سال ۱۹۹۹ در طول شش ماه فیلمبرداری خارج از محدودهٔ اینوویت، بازیگران و گروه فنی در اردوگاه و در شرایطی شبیه به شرایط شخصیت‌های فیلم زندگی کردند. آنان، مانند نیاکانشان در چند صد سال پیش، در تونددرا زندگی می‌کردند».[۷۲] گروه تولید و پخش که تقریباً همگی اینوویت بودند، پایه های یک صنعت سینمایی محلی را بنا نهاد و در عین حال، مشاغلی را در روستاها ایجاد کرد. روستاهایی که با نرخ بیکاری بسیار بالا و بطالت زیانباری دست و پنجه نرم می‌کردند. این فیلم همچنین منجر به احیای دانسته های سنتی شد که برای بازتولید تاریخی لباس‌ها، ابزارها و عملکرد شخصیت‌ها ضروری بود. این دانسته ها در عین حال در یک اثر امروزین به تصویر کشیده می‌شد تا برای نسل‌های آینده نیز مفید باشد. فیلم مذکور همچنین رویکردی نو را دربارهٔ شمنیسم[۷۳] و باورهای مقدس اینوویت به دست داد که در دهکده ها تابو هستند چرا که ردپای مبلغان کاتولیک و پروتستان هنوز در آنها پررنگ است. کونوک به این ترتیب تصدیق می‌کند: «من هرگز در جلسات برگزاری شمنیسم شرکت نکرده ام. تنها حرف‌هایی دربارهٔ آن شنیده‌ام. به فیلم در آوردن این پدیده شیوه‌ای برای نمایان کردن آن است».[۷۴]

این فیلم برخی بازنمودهای ساکنان [سفیدپوست] جنوب را در مورد اینوویت‌ها دگرگون می‌کند و در جهتی معکوس بر این اقوام تکیه می‌کند تا بتواند گذشته‌شان را بازیابد. گذشته‌ای که تا کنون مکتوب نشده اما دارای فرهنگ غنی شفاهی است. هنرمندان برای بازیابی پوشش‌های قدیمی به مطالعهٔ طرح‌های موجود در دفتر خاطرات ویلیام پری،[۷۵] دریادار بریتانیایی، پرداختند که در سال ۱۸۲۲ در جریان کاوش دریایی خود در ایگلولیک یادداشت کرده بود. هنرمندان همچنین ارتباطی مبهم با مستندات تولید شده در آغاز سدهٔ بیستم از جمله نانوک شمالگان داشتند چرا که این تولیدات مستند از سویی تصویری کلیشه‌ای از نیاکانشان را ارایه می‌دهند و از دیگر سو، تنها منبع موجود برای بازسازی گذشتهٔ این اقوام است.

گروه فرهنگی زاکاریاس کونوک که الیزابی ایزاک[۷۶] خواننده و سینماگر، میتیاریوک ناپالوک[۷۷] نویسنده و بابی کنوایواک سینماگر[۷۸] نیز عضو آن هستند، نخستین نسل یکجانشین و باسواد اینوویت را در خود دارد. پرش نسل از نیاکان کوچرو و شکارچی به نوادگان شهرنشین و سینماگر، امری قابل ملاحظه است اما صدماتی هم در پی دارد. از سوی دیگر، کونوک چندین بار به بیان مشکلات اداری و سازوکارهایی پرداخت که در حوزهٔ تولید آثار سینمایی در کانادا سرمایه‌گذاری می‌کنند.

تحسین جهانی فیلم آتاناریوات در جشنوارهٔ کَن[۷۹] ۲۰۰۱ اندیشهٔ پسا استعماری نوین را وارد نظام بازنمود شمالگان کرد که امکان مشاهدهٔ اینوویت‌ها را فراهم کرد بی آنکه بتوان صدایشان را شنید. عدم شناخت قلمروهای شمالگان دور و مردمان آن مدت‌ها فاصلهٔ ذهنی‌ای ایجاد کرد که اگر چه منجر به ایجاد چهره هایی خیالی شد -از هیولاهای از یخ بیرون آمده و بابانوئل گرفته تا اینوویت خندان در کلبهٔ یخی‌اش- اما در عوض کلیشه هایی ماندگار نیز آفرید. کونوک می‌گوید که «حتی در جنوب کانادا هم کمتر کسی این بخش دنیا را می‌شناسد». موفقیت مردمی فیلم، چه در جامعهٔ اینوویت و چه در دنیا، ارزشی دیگربار به چهرهٔ اینوویت می‌بخشد که البته نباید افشای سیاست استعمار فرهنگی و اقتصادی (این جامعه را) نادیده گرفت. در این راستا، بازنمود اینوویت‌ها در جریان دو سدهٔ اخیر شاهدی گویاست بر پیشرفت‌ها، پسرفت‌ها و سکون‌های تاریخ فرهنگی غرب. چهرهٔ اینوویت که ابتدا از فرهنگ اروپایی بر آمد و در بُعدی اسطوره‌ای جای گرفت، تابع دگرگونی‌های سبک‌شناسانه در مردم‌نگاری و نیز تحول گفتمان‌های سیاسی دربارهٔ بومیان آمریکاست. همچنین تعجبی ندارد که باید منتظر یک وارونگی پسااستعماری بود تا بتوان تصور را از واقعیت سوا کرد و این در حالی است که چهرهٔ فرهنگی اینوویت به آرامی از خود اینوویت که دست آخر به یک موضوع تبدیل شده‌است، دور می‌شود. ■

1 *International Journal of Canadian Studies/Revue internationale d'études canadiennes*, n° 31, 2005.
2 Représentation
3 Sherille E. Grace, *Canada and the Idea of North*, Montréal et Kigston, McGill-Queen's University Press, 2002, p.341.
4 Klondike
5 Charlie Chaplin
6 The Gold rush
7 Due South
8 *A la Conquête du Pôle* de Georges Mélières
9 Georges Méliès
10 B
11 *Nanook of the North*
12 *Atanarjuat*
۱۳ Sudistes: این مردمان را که لووی ادموند هاملین در مقابل «شـمال‌گرایان» می‌داند، به کسـانی اطلاق می‌کند که عموماً در جنوبِ سرزمین‌های سرد و در جنوب قطب شـمال زندگی می‌کنند و توجهی به شمال ندارند. نک.
Hamelin Louis-Edmond (1988), *Le Nord canadien et ses références conceptuels,* Ottawa, Secrétariat d'État, Coll. « Réalités canadiennes », p. 42.
14 Logique d'abondance
15 Michel Onfray, *Esthétique du pôle nord*, Paris, Grasset, 2002, p. 73-74.
16 John Ross
17 *Esquimaux polaires*
18 Positivisme
19 John Saccheus
20 Ervick
21 Nanook
22 igloos
23 Antractique
24 Sir John Franklin
25 [A Lady]; *A Peek at the Esquimaux, or Scenes on the Ice*, Londres, H. R. Thomas, 1825, p.58
26 Pastorale polaire
27 A Lady
28 Lesbazeills
29 *Les merveilles du monde polaire*
30 Hachette
31 Hyperboréens
32 Bellot
33 Eugène Lesbazilles, 1881, p. 158-160.
34 Eugène Lesbazilles, 1881, p. 149-150.
35 Terre de Baffin
36 Louis Frédéric Roquette, *L'épopée blanche*, 1926, p. 165.
37 Père Onésime Lacouture, 1978, p. 65.
38 Peary
39 Minik
40 *Trois vignettes cinématographiques* de Thomas A. Edison
41 Pan American Buffalo
۴۲ هر فیلم حدوداً ۳۰ ثانیه اسـت. توماس آ. ادیسـون: اینوویت‌ها، بازی *snap-the-whip* (ایالات متحده، ۱۹۰۱)، اینوویت‌ها، بازی خَرپُشـتک (ایالات متحده، ۱۹۰۱)، روستای اینوویت‌ها (ایالات متحده، ۱۹۰۱).
43 Jeux de mouton.
44 A. Huot
45 Le cinéma naissant
46 Robert Flaherty
47 Shari Huhndorf, « Nanook and his contemporaries, imagining Eskimos in American culture, 1897-1922 ». Critical Inquiry, vol. 27, n° 1, automne 2000, p. 124-125.
48 Asen Balikci
49 Laura Boulton
50 Stéréotypes
51 Asen Balikci
52 Netsilik Eskimos
53 *The Netsilik Eskimo Today*
54 *Les Exilés du nouveau Québéc*
55 P. Tassinari
56 Michel Onfray, 2002, p. 128.
57 *Mon village au Nunavik*
58 *Si le temps le permet*
59 Sanaaq
60 Mitiarjuk Napaluk
61 Isuma
62 *Nunavut, our land*
63 Igloolik
64 Atanarjuat
65 Zacharias Kunuk
66 Thierry Roche
67 Thierry Roche, « Le cinéma des Indiens d'Amérique. Réflexions II. Temps, espace et langage », *Journal des anthropologues,* n° 57-58, 1994, p. 149.
68 [Igloolik Isuma productions], [Dossier de presse], Igloolik Isuma productins, 2001, p. 6.
69 Norman Cohn
70 Norman Cohn cité dans [Igloolik Isuma productions], 2001, p. 6.
71 Dimitri Katadotis, « Northern exposure », *Hour*, 18 octobre 2001.
72 [Igloolik Isuma productions], 2001, p. 6.
۷۳ Chamanisme: مذهب شَـمَنی بر این اعتقاد مبتنی اسـت که نیروها یا نفوس نامریی در جهان مادی سـاری و در زندگی موجودات مؤثرند.
74 [Igloolik Isuma productions], 2001, p. 4.
75 William Parry
76 Elisapie Isaac
77 Mitiarjuk Nappaaluk
78 Bobby Kenuajuak
79 Cannes

مدارس شبانه‌روزی در شمال وشمالگان[1]

برگردان: آریا نوری، فرزانه یاوریان منفرد، سروش قرایی

شمال کانادا تبدیل به مفهومی‌شده که پیوسته در حال تغییر است. مناطق شمال‌غربی در سال ۱۸۷۶ تمام منطقهٔ کنونی آلبرتا،[2] ساسکاچوان،[3] یوکون[4] و سرزمین‌های شمال‌غربی وهمچنین بخش اعظم مانیتوبا،[5] اونتاریو،[6] کبک و نوناووت[7] کنونی را در بر می‌گرفته است. با گسترش استعمار، استان‌های جدیدی از درون این سرزمین‌ها سر بر آوردند، بخش‌هایی از این سرزمین‌ها تقسیم و به استان‌ها اضافه شدند. امروزه شمال کانادا دارای سه منطقه است، یوکون (ایجاد شده در سال۱۸۹۸)، سرزمین‌های شمال‌غربی (نام انگلیسی آن در سال ۱۹۱۲ به سرزمین‌های شمال‌غربی[8] تغییریافت)، نوناووت (ایجاد شده در سال۱۹۹۹) و بخش‌هایی از کبک، سرزمین جدید[9] و لابرادور[10] که شبه جزیرهٔ اونگاوا[11] را پوشش می‌دهند. بخش مربوط به کبک کانادای شمالی «نوناویك»[12] و بخش نیوفاندلند[13] و لابرادور «نوناتسیاووت»[14] نام دارد. مدارس شبانه‌روزی در سراسر سرزمین شمالی فعالیت می‌کردند.

سیاست دولت کانادا در جذب مردم بومی به شیوه‌ای واحد اعمال نمی‌شد. در شمال، از آن‌جا که امکان مطالبهٔ یک زمین بومی وجود نداشت، سیاست فدرال بر آن بود که قبل از پذیرفتن تعهدات مالی ناشی از معاهدات، اندکی صبر کند تا بومیان به ادامهٔ تله گذاری و شکار بپردازند، تجارت کنند و با استفاده از منابع طبیعی زندگی کنند. درسال ۱۹۰۹ فرانك اولیور،[15] وزیر امور بومیان در پاسخ به درخواست تأسیس مدرسهٔ شبانه‌روزی در یوکون گفت: «در مجموع، من متعهد نمی‌شوم که آموزش سرخ‌پوستان در یوکون دایر شود. به نظر من اگر اجازه دهیم که آنها هم مثل بقیهٔ بومیان زندگی کنند، خودشان بهتر می‌توانند گلیمشان را از آب بیرون بکشند». سیستم مدارس در شمال در دو دورهٔ متمایز توسعه یافت: «دورهٔ مبلغان مذهبی» که در میانهٔ سال‌های ۱۹۵۰ به پایان رسید و در ادامه، «دورهٔ جدید» توسط دولت فدرال در سال‌های ۱۹۵۰ آغاز شد.

دورهٔ مبلغان مذهبی

در طول دورهٔ مبلغان مذهبی، نظام مدارس شبانه‌روزی به یوکون و درهٔ مکنزی[16] در سرزمین‌های شمال‌غربی، ساحل خلیج جیمز[17] در کبک و لابرادور محدود بود. در این دوره که در سال ۱۹۵۰ به پایان رسید، هیچ مدرسه‌ای در شرق که امروزه نوناووت خوانده می‌شود، تأسیس نشد. مدرسهٔ شبانه‌روزی قلب مقدس[18] در فورت پراویدنس[19] (در ساحل رودخانهٔ مکنزی، نزدیک دریاچهٔ گریت اسلیو)[20] اولین مدرسهٔ شبانه‌روزی در منطقهٔ کنونی سرزمین‌های شمال‌غربی بود. این مدرسه اولین شاگردانش را با سرپرستی هواداران مبلغان مذهبی در سال ۱۸۶۷ پذیرفت. این سال، سال تأسیس کنفدراسیون کانادا بود. خواهران روحانی فعالیت روزانهٔ این کلیسا را انجام می‌دادند؛ بدین صورت که در آنجا تدریس می‌کردند و یا وظیفهٔ پرستارها را انجام می‌دادند. این مدرسه که در اصل برای فرزندان مدیران شرکت خلیج هادسون[21] و کارمندان آنها که اکثراً دورگه[22] بودند، در نظر گرفته شده بود، کانونی هم برای خدمت به کودکان بومی یتیم به شمار می‌آمد. درسال ۱۸۸۹ تعداد کودکان بومی یتیم بیشتر از فرزندان کارمندان شرکت بود. زندگی در مدرسهٔ شبانه‌روزی «قلب مقدس» آسان نبود. این مدرسه در سال دوم تأسیس با کمبود گوشت، آرد، سیب‌زمینی، کره و روغن مواجه بود، تا حدی که بسیاری از پدر و مادران دورگه نگران اوضاع کودکانشان در مدرسه بودند. در سال ۱۸۸۱، اُبلاها[23] به دلیل بودجهٔ اندک، اگر از مؤسسهٔ ترویج باورهای کاتولیک[24] کمک هزینهٔ ۱۵۰۰۰ فرانکی را دریافت نمی‌کردند، مجبور به بستن مدرسه می‌شدند. وضعیت مالی مؤسسه در سال ۱۸۹۶ زمانی که دولت فدرال بودجه‌ای را به آن اختصاص داد، کمی بهتر شد.

آموزش برای بومیانِ تغییر مذهب دادهٔ سرزمین‌های شمال‌غربی در تعارضی که میان مبلغان کلیسای آنگلیکان[25] و کلیسای کاتولیک وجود داشت، بسیار مهم بود. درحالی‌که کاتولیک‌ها در درهٔ مکنزی نفوذ پیدا کردند، آنگلیکان‌ها در شرق و مرکز شمالگان و همچنین در یوکون توفیق بیشتری کسب کردند. بجز مدرسهٔ شبانه‌روزی کلیسای متحد شمالی[26] هیچ مدرسهٔ روش‌گرا[27] یا وابسته به کلیسای مشایخی اسکاتلندی[28] دیگری وجود نداشت. نخستین مدرسهٔ آنگلیکان که با موفقیت در شمال تأسیس شد، در شهر فورتی مایل[29] در یوکون قرار داشت و همان زمان بود که اُسقف ویلیام کارپنتربومپاس[30] کودکان بومی شهر خود را در مدرسهٔ شبانه‌روزی پذیرفت. درسال ۱۸۹۴ این مدرسه شش دانش آموز داشت که چهار نفرشان دورگه بودند. در سال ۱۹۰۳ بومپاس دانش آموزانش را به مکان جدید مأموریت خود در کارکروس[31] منتقل کرد. در آنجا بود که او تلاشی گروهی را با هدف تأسیس یک مدرسهٔ شبانه‌روزی دولتی به راه انداخت که یک دهه به طول انجامید. این تلاش‌ها با گشایش مدرسهٔ شوتلا[32] در سال ۱۹۱۱ به سرانجام رسید. مدرسهٔ شوتلا خیلی سریع شهرت خود را از دست داد، دلیل آن هم آلودگی و بهداشت نامطلوب مدرسه بود که باعث شد در سال ۱۹۲۰ چهار نفر از شاگردان به خاطر بیماری آنفولانزا فوت شوند و تعداد بیشتری هم در سال‌های بعد به خاطر بیماری سل و سایر بیماری‌ها از پای در آیند. دلیل دیگر، قوانین سخت‌گیرانه، کمبود مواد غذایی و شرایط نامساعد محل سکونت بود. در سال ۱۹۲۳ اُسقف آنگلیکان، اسحاق استرینگر[33] نوشت: «برخی از بهترین و بانفوذترین سرخ‌پوستان ما از فرستادن کودکان خود به مدرسه امتناع می‌کنند». جای تعجب ندارد که در اکثر سال‌ها، یتیمان و کودکان خانواده‌های بی‌بضاعت نزدیک به یک سوم تعداد نفرات مدرسه را تشکیل می‌دادند.

نظام مدارس شبانه‌روزی که کلیسا آن را اداره می‌کرد در شمال با آهنگ کندی توسعه یافت، زیرا دولت فدرال از تأمین بودجهٔ مدارس در این منطقه به خاطر عدم وجود معاهده‌ای که آموزش را به مدارس تحمیل کند، خودداری کرد. در سال ۱۹۲۷ سه مدرسهٔ کاتولیک و تنها یک مدرسهٔ آنگلیکان در مناطق شمال‌غربی وجود داشت، آماری که تا پیش از سال‌های ۱۹۵۰هنوز معتبر بود. در یوکون، آنگلیکان‌ها علاوه بر مدرسهٔ کارکروس، یک مدرسهٔ شبانه‌روزی را در سال ۱۹۲۰ برای کودکان دورگه در داوسون سیتی[34] دایر کردند و از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۶ ادارهٔ یک مدرسه را برای فرزندان اینوویت در شنگل پوینت، به‌عهده گرفتند. با انحلال این مدرسه، دانش آموزان به مدرسهٔ شبانه‌روزی آنگلیکان در مناطق شمال‌غربی فرستاده شدند.

کاتولیک‌ها نزد قبایل دنه[35] موفقیت بیشتری داشتند و آنگلیکان‌ها تلاش خود را بر روی اینوویت‌ها متمرکز کردند. درگیری‌های مذهبی و قومی در خود مدارس و نیز بین آنها وجود داشت. آنتونی تراشر[36] دانش آموز مدرسهٔ کاتولیک در شهر اکلاویک[37] اغلب با دانش آموزان

مدرسهٔ آنگلیکان محلی دعوا می‌کرد. «آنها مرا به خاطر دو چیز مقصر می‌دانستند، یکی به خاطر اینکه کاتولیک بودم و دوم اینکه یک اینوویت نفرین شده بودم». ممکن بود سفر تا یک مدرسهٔ شبانه‌روزی شمال، برای مدت طولانی و به تنهایی صورت بگیرد. در سال ۱۹۲۸ سه دانش آموز بین جزیرهٔ هرشل[۳۸] و مدرسهٔ آنگلیکان درشهر های ریور[۳۹] در مناطق شمال‌غربی در رفت و آمد بودند. اتل کات[۴۰] مُبلغی که آنها را در قسمتی از راه در امتداد رودخانهٔ مکنزی همراهی می‌کرد، از این تجربه‌اش متأثر شده بود. زمانی که وی می‌خواست سوار قایقی بشود که با آن از رودخانه بگذرند یکی از پسرها فرار کرد و دیگری هم سوار نشد. بعد از اینکه همهٔ آنها را جمع کرد و سر تختشان برد، آنها اشک می‌ریختند. کات علی‌رغم تمام تلاشش، نتوانست آنها را آرام کند. «من سعی کردم با آنها صحبت کنم، آواز بخوانم و آنها را بخندانم ولی فایده‌ای نداشت؛ مسلماً آنها یک کلمه از حرفهایم را نمی‌فهمیدند». از آنجا که این سفر بسیار دشوار وطاقت‌فرسا بود، گاه پیش می‌آمد که والدین و قبایل دورافتاده که فرزندانشان را به مدرسهٔ شبانه‌روزی کارکروس می‌فرستادند، یک دهه آنها را نبینند. آنجلا سیدنی[۴۱] یکی از اولین شاگردان مدرسهٔ شوتلا بود. وی می‌گوید: «وقتی برای اولین بار به شوتلا رفتیم، تمام بچه ها از کالسکه ها پایین پریدند و بلافاصله به سمت مدرسه دویدیم. چون لذت می‌بردیم و به یکدیگرمی گفتیم که اینجا اقامت خوبی خواهیم داشت. اما این درست قبل از زمانی بود که بفهمیم حتی نمی‌توانستیم با برادران خود صحبت کنیم! اگر این کار را انجام می‌دادیم تنبیه می‌شدیم و گویا نباید به زبان خود یعنی تلینگی[۴۲] صحبت می‌کردیم».

کلیسا برنامهٔ آموزشی را تا حد زیادی تنظیم می‌کرد؛ برنامه‌های که اغلب محدود به آموزش سواد مذهبی و سواد خواندن و حساب بود. در سال ۱۹۱۳ بازرس فدرال اچ.بی بوری[۴۳] نگران این بود که دانش آموزان، مدارسی را که ابزار و امکانات کمی دارند، ترک کنند تا در کنار سفید پوستان زندگی کنند و یا به جوامع خود بازگردند. پدر و مادرها و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هم به نوبهٔ خود شاکی بودند. چرا که اختیار کمی در قبال کودکانشان داشتند و تقریباً هیچ چیز از راه و رسم زندگی بومی را به آنان نیاموخته بودند. تعداد زیادی از شاگردان مدرسه از قبیلهٔ خود خجالت می‌کشیدند. ممکن بود که مدیران مدرسه نظم و انضباط بسیار سختگیرانه‌ای را به دانش آموزان تحمیل کنند. در سال ۱۹۴۰ مدیر مدرسهٔ شوتلا، اچ.سی.ام گرانت،[۴۴] یکی از دانش آموزان را که مواد غذایی دزدیده بود تنبیه کرد و کتک زد تا درس عبرتی برای سایرین باشد. سرپرست و یا مربی پسر را با پیژامه مقابل همهٔ دانش آموزان به صورت خمیده روی میز نگه می‌داشت. گرانت می‌گوید که او بلافاصله با یک شلاق چرمی دانش آموز را به مدت طولانی تنبیه می‌کرد. بیست سال بعد در اوایل سال ۱۹۶۰ همهٔ پسرهای مدرسهٔ شوتلا تا یک ماه، بلافاصله بعد از شام به رختخواب می‌رفتند، زیرا هیچکس نمی‌خواست کسی را که بعد از خاموشی چراغ‌ها برایشان داستان‌هایی را تعریف کرده بود، لو دهد.

دانش آموزان برای راه‌اندازی مدارس باید کمک می‌کردند. در سال ۱۸۸۲ راهبه ها نگران مسئولیتی بودند که هواداران مذهبی در مناطق شمال‌غربی به دانش آموزان تحمیل

می‌کردند. در مدارس آنگلیکان و یا کاتولیک پسرها نیمی از روز را به باغبانی، ماهی‌گیری و یا نجاری و دخترها به آماده‌سازی غذا، تمیز کردن و شست وشوی مدرسه و نیز به تعمیر لباس می‌پرداختند. همچنین آنها بطور مداوم برای گرم کردن مدارس در زمستان‌های سرد و طولانی به چوب احتیاج داشتند و فعالیت و کاری که دانش آموزان در این زمینه انجام می‌دادند، بسیاری از آنها را خسته می‌کرد. هر پاییز، یک قایق بارج با بار هیزم برای «کورهٔ» مدرسه به اکلاویک می‌آمد. دانش آموزان فاصلهٔ قایق تا سالن کوره را یك صف طولانی تشکیل می‌دادند و با کمک کارکنان مدرسه بار را خالی می‌کردند. آنجلا سیدنی، دانش آموز سابق : «اگر کار نمی‌کردیم، ما را تنبیه می‌کردند و بنا نبود به زبان خود یعنی تیلنگی صحبت کنیم».

مدارس شبانه‌روزی شمال طی دورهٔ آموزشِ تبلیغاتِ مذهبی دانش آموزان کمی را پذیرفتند. درسال ۱۹۱۸ تنها پنجاه و نُه دانش آموز در مدرسهٔ شبانهٔ قلب مقدس فورت پراویدنس بود که منطقه‌ای را با ۲۰۰۰ کودک مدرسه‌ای تحت پوشش قرار می‌داد. در سال ۱۹۳۹ دولت فدرال تحصیل حدود ۳۰ درصد دانش آموزان در مدرسهٔ ملل نخستین[۴۵] منطقهٔ مکنزی در سرزمین‌های شمال‌غربی را حمایت مالی کرد. اکثر این دانش آموزان به مدرسهٔ شبانه‌روزی فرستاده شدند، زیرا یا یتیم بودند و یا خانواده‌هایشان بضاعت مالی نداشتند. بطور کلی دخترها بیشتر از پسرها در مدارس می‌ماندند اما در مجموع حضور هیچ دانش آموزی در مدارس بیشتر از چهار یا پنج سال تحصیلی به طول نمی‌انجامید. در سال ۱۹۴۸ چهار شبانه‌روزی در منطقهٔ شمال‌غربی و سه شبانه‌روزی در یوکون وجود داشت. با این وجود اکثر دانش آموزان بومی به شبانه‌روزی‌ها نمی‌رفتند. ۲۰۰ نفر از ۳۰۰ دانش آموز منطقهٔ شمال‌غربی سال اول یا دوم تحصیل خود را می‌گذراندند. در منطقهٔ کبک شبه جزیرهٔ اونگاوا هیچ مدرسهٔ شبانه‌روزی ساخته نشده بود. با این‌حال مبلغان مذهبی موراو[۴۶] که از سال ۱۹۵۲ در نوناتسیاووت در ناحیهٔ لابرادور حضور داشتند، در سال ۱۹۰۱ شبانه‌روزی مخصوص دانش آموزان اینوویت را تأسیس کردند. در سال ۱۹۲۰ نهاد بین المللی گرنفل،[۴۷] نهاد مذهبی پروتستان، اولین شبانه‌روزی خود را برای تمام بچه ها -از هر نژادی - که به

دنبال شیوع آنفلوانزا در سال ۱۹۱۹ والدین خود را از دست داده بودند، تأسیس کرد.

شمال جدید

تشکیل وزارت شمالگان کانادا و تخصیص منابع ملی زنگ خطری بود برای آغاز اضمحلال تسلط مستقیم مُبلغان مذهبی بر حوزهٔ آموزش در شمال. در آن زمان هشت نهاد مختلف در آنجا دایر بود که با مجموعهٔ امکاناتی بسیار متفاوت، تنها در سرزمین‌های شمال‌غربی مشغول آموزش بودند. بعضی از مدارس فقط در بعضی از ساعات روز باز بودند و یک سوم معلمان، گواهی تدریس نداشتند. مسئول پیشین فدرال وزارت امور شمال، آر.دی.جی.فیلیپ[۴۸] «عدم وجود سیاست مشخص برای برنامه‌های آموزشی و عدم پیش بینی برای تعلیم نیروهای آموزشی شمال» را تأیید می‌کند. تعلیم و تربیت داشت به اولویت جدید وزارتخانه بدل می‌شد. این نگرانی هم وجود داشت که افزایش ساکنین بومی در شمال منجر به اُفت شدید درآمد حاصل از تجارت پوست شود و این امر، نسل بعدی ساکنین شمال را نیز به کمک‌های دولتی وابسته کند. آموزشی که از آن حمایت می‌شد به بچه ها اجازه می‌داد که مهارت‌های لازم برای موفقیت در شمال جدید را به دست بیاورند. مهارت‌هایی که برای ساخت شمال نیاز بود. دریافت مستمری خانواده‌ها در طول جنگ جهانی دوم تنها به این خاطر بوده است که والدین بچه ها انگیزهٔ بیشتری برای فرستادن بچه های خود به مدرسه داشته باشند. از سال ۱۹۶۸ هدف دولت فدرال این بود که به هر کودک ساکن شمال، که سنش برای مدرسه مناسب باشد، امکان رفتن به مدرسه را ایجاد کند. برای این کار، دولت بطور گسترده در حوزهٔ نظام مدارس شبانه‌روزی سرمایه‌گذاری کرد. تصمیم امورشمالگان مبنی بر گسترش مدارس شبانه‌روزی در سطح گسترده، یک دهه پس از آن اتخاذ شد که مسئولین امور بومیان آمریکایی اقدام به تخریب همین نظام در جنوب کشور کردند. درست مثل پره‌ری[۴۹] گسترش مدارس شبانه‌روزی در شمال با استفاده از استخراج منابع طبیعی و سوداگری‌ها و نیز با حضور نیروی‌های نظامی، افزایش یافت. نه تنها پروژهٔ گسترش سامانهٔ مدارس شبانه‌روزی در شمال تقریباً بدون نظرخواهی از افراد محلی دچار نوسان شده بود، بلکه بر طبق گفتهٔ جی.جی. رایت[۵۰]، بازرسِ گشتِ شرق شمالگان، آن دسته از ساکنین شمال که دولت با آنها صحبت کرده بود همه بر این نکته اتفاق نظر داشتند که «دور کردن فرزندان بومیان به منظور تعلیم و تربیت و بردنشان به جایی بسیار دور از خانه، کار اشتباهی است». در ابتدا مسئولین دولتی قصد نداشتند نظام مدارس شبانه‌روزی را که مراکز مذهبی در شمال اداره می‌کردند، بازسازی کنند. با این حال، مخالفت افراد مذهبی که با ارزان‌تر بودن مدارس شبانه‌روزی ترکیب شده بود این مسئولین را واداشت تا از پروژهٔ اولیه خود به نفع مدارس شراکتی که توسط دولت مدیریت می‌شد، چشم پوشی کنند.

در طول دورهٔ فعالیت مبلغان مذهبی، دولت فدرال پیشنهادهای کلیسای کاتولیک را مبنی بر تأسیس یک مدرسهٔ شبانه‌روزی در یوکون رد کرد. با این حال، در سال ۱۹۵۰ دولت تأمین منابع مالی برای تأسیس یک مدرسه در لوورِ پست[۵۱] را پذیرفت و در این منطقه مدرسه ای ساخته شد که به مرزهای یوکون کاملاً نزدیک بود. مدرسه‌ای که اکثر دانش آموزان آن از یوکون می‌آمدند. در سال ۱۹۵۳ مدرسهٔ آنگلیکان در کارکروس بازسازی و توسعه داده شد. در سال ۱۹۶۰ دولت فدرال برای دانش آموزانی که از مدارس روزانهٔ وایت هورس،[۵۲] که در سال ۱۹۵۳ مرکز ایالت یوکون شده بود، می‌آمدند اقامتگاه های ویژه برای آنگلیکان‌ها و کاتولیک‌ها ساخت. گذشته از این، از اواخر دههٔ ۱۹۴۰ تا سال‌های نخست دههٔ ۱۹۶۰، یک اقلیت مبلغ باپتیست[۵۳] که متعلق به آلاسکا بود، مدرسهٔ شبانه‌روزی کوچکی را در شهر وایت هورس اداره می‌کرد.

بین سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴ امور شمالگان (و نه اموربومیان، که بخشی از یک وزارتخانهٔ دیگر را تشکیل می‌دادند) چهار مدرسهٔ شبانه‌روزی بزرگ در مناطق شمال‌غربی، در چسترفیلد اینلِت[۵۴] (۱۹۵۴)، یلونایف[۵۵] (۱۹۵۸)، اینوویک[۵۶] (۱۹۵۹) و فورت سمپسون[۵۷] (۱۹۶۰)، افتتاح و درسال ۱۹۶۴ یک مدرسهٔ تعلیمات حرفه‌ای برای اینوویت‌ها در چرچیل،[۵۸] در ایالت مانیتوبا تاسیس کرد. اکثر دانش آموزانی که در این مدرسه ها بودند، در اقامتگاه های جدیدی (معمولاً به آنها «سالن» می‌گفتند) که دولت ساخته بود، اقامت می‌کردند. این اقامتگاه ها می بایست توسط کلیساهای آنگلیکان و کاتولیک که مدارس شبانه‌روزی قدیمی و تقریباً مخروبهٔ خود را بسته بودند، اداره می‌شد. به همین جهت معمولاً در هر مدرسه دو اقامتگاه بود، یکی برای آنگلیکان‌ها و دیگری برای کاتولیک‌ها. گاهی مدرسه دو جناح داشت: یکی برای کاتولیک‌ها و دیگری برای پروتستان‌ها. تنها استثناهای این قضیه، آکایتچو هال[۵۹] و مدرسهٔ سر جان فرانکلین[۶۰] در یلونایف و چرچیل و وکسیونال سنتر[۶۱] (یک مدرسهٔ تعلیمات حرفه‌ای) بودند که دولت عملکردی بر پایهٔ رفتار غیر مذهبی را تضمین کرده بود. تمامی مدارس می بایست غیرفرقه‌ای و به دور از رفتارهای مذهبی می‌بودند. با این وجود تصمیم بر آن شد که به کاتولیک‌ها اجازه بدهند تا مدارس سر جوزف برنیر[۶۲] و اقامتگاه تورکتیل‌هال[۶۳] را در چسترفیلد اینلت در خلیج هادسون اداره کنند.

پس از یک دورهٔ کوتاه تلاش کانون‌ها در سال ۱۹۵۱ برای دانش آموزانی که در چادرهای اقامتی زندگی می‌کردند، در سال ۱۹۵۵ یک مدرسه در کوپرمین[۶۴] و در خاک نوناووت کنونی، دایر شد. کانون که به دولت فدرال وابسته بود و بخش مالی آن را هم تأمین می‌کرد، توسط کلیسای آنگلیکان اداره می‌شد. دانش آموزان در چادرهایی با اسکلت و بدنه های چوبی زندگی می‌کردند و در مدرسه‌ای روزانه، که دولت فدرال در کوپرمین دایر کرده بود، تحصیل می‌کردند. این خیمه ها به سادگی برپا می‌شدند اما هوا به راحتی از آنها عبور می‌کرد و در برابر بادهای شدید شکننده بودند و به سختی گرم می‌شدند. پنج ماه از سال از آنها استفاده می‌شد و بین بیست تا سی دانش آموز، که اکثراً از مناطق کوپرمین بودند، در آن زندگی می‌کردند. کانون در سال ۱۹۵۹ بسته شد و اکثر دانش آموزان به اینوویک انتقال داده شدند.

تعداد بسیار اندکی از اقامتگاه ها، که عموماً به آنها «کانون» می گفتند، در نزدیکی مناطق مسکونی در سرزمین‌های شمال‌غربی و شمال کبک ساخته شده بودند. در کانون، بچه ها با اینوویت‌های بزرگسال زندگی می‌کردند که معمولاً از اعضای یک خانواده بودند. این کانون‌ها می‌توانستند پذیرای هشت تا بیست و چهار نفر از دانش آموزانی باشند که به مدارس شبانه‌روزی فدرال و محلی، در تمام اقلیم شمالی می‌رفتند. بعضی از این مدارس در بعضی از سال‌ها باز نبودند و اکثرشان در پایان دههٔ ۱۹۶۰ بسته شدند. کارولین نیویاکسی[۶۵] اینوویتی از اهالی سانیکیوآک[۶۶] واقع در ناحیهٔ نوناووت کنونی در کبک، در یکی از همین مراکز کوچک در منطقهٔ رودخانهٔ گریت‌وال[۶۷] که امروزه کوجوآراپیک[۶۸] نامیده می‌شود، اقامت داشته است. به گفتهٔ وی مادری که مسئول ادارهٔ شبانه‌روزی بوده است از ساکنین آن خوب نگهداری نمی‌کرده

و لباس‌ها و غذای مخصوص بچه ها را برای خانوادهٔ خودش استفاده می‌کرده است. « آخر هر هفته ما به خانهٔ یکی از این والدین می‌رفتیم تا در مرتب کردن خانه و تهیهٔ آب برای پر کردن مخازن نزدیک خانه‌هایشان به آنها کمک کنیم. ما یک روز را صرف پر کردن یک مخزن آب می‌کردیم. کارها بین اینوویت‌ها در خانه‌های مختلف و برای والدین مختلف تقسیم شده بود: یکی خانه را مرتب می‌کرد، یکی آب می‌آورد». اکثر دانش آموزانی که در این مراکز اقامت داشتند بومی بودند در صورتی‌که مدارس و اقامتگاه های شمالی به دانش آموزان بومی اختصاص نداشت. آلبرت کانادین[۶۹] که به مدارس مذهبی در فورت پراویدانس و فورت رزولوسیون[۷۰] رفت و آمد می‌کرد تنوع دانش آموزان مستقر در آکاتیچوهال را ستوده است. «من در آنجا زندگی می‌کردم و با دانش آموزان اینوویت، دورگه، سفیدپوست و حتی چینی به یک مدرسه می‌رفتم. برای من که از شبانه‌روزی می‌آمدم این مسئله تغییر بزرگی محسوب می‌شد. این تجربه برای من بعدها در زندگی سودمند واقع شد، به من آموخت که با افراد دیگری با فرهنگ های گوناگون ارتباط برقرار کنم، به آنها احترام بگذارم و با همهٔ آنها رفتار یکسانی داشته باشم».

بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۳ تعداد جوانان اینوویت به قدری در شبانه‌روزی‌ها زیاد شد که بر شمار مدارس روزانه افزودند. برای نمونه در شرق شمالگان، تعداد آنها از ۲۰۱ به ۱۱۷۳ نفر و در غرب از ۱۷۵۵ به ۳۳۴۱ نفر رسید. در منطقهٔ اونگاوا در شمال کبک هم تعدادشان از ۳۹ به ۶۵۶ نفر افزایش پیدا کرد. یک چنین افزایشی با دخالتی بیش از پیش در زندگی بومیان همراه شد. در بسیاری از نواحی، ورود سرویس حمل و نقل هوایی توسط دولت ایجاد هرج و مرج کرد چرا که والدین از اینکه فرزندانشان با هواپیما به سمت مدارسی دور از خانه شان پرواز می‌کردند، وحشت داشتند.

بر خلاف مبلغان مذهبی که زبان بومیان را بخوبی فراگرفته بودند آموزگاران جدیدی که از جنوب می آمدند به هیچ‌کدام از این زبان‌ها آشنایی نداشتند واغلب، تلاش آنها برای زندگی در شمال تنها یک یا دو روز به طول می‌انجامید. تعداد اندکی از آنها بیش از دو سال در شمال اقامت کردند. ۱۷ نفر از سی و چهار آموزگاری که در مناطق اینوویت حضور داشتند در سال ۱۹۶۰ استعفا دادند. سال بعد ۱۵ نفر و در سال ۱۹۶۲ هم ۱۶ نفر دیگر استعفا دادند. آی . ای . جی . فیلیپس، مدیر مرکز ادارهٔ شمال، می‌گوید هیأت دولت که خود را مؤثرترین محافظ فرهنگ اینوویت‌ها می‌دانست با تدریس به زبان محلی در سال‌های اول موافق بود. گرچه آموزش فرهنگ عمومی تنها در چارچوب زبان‌های اصلی میسر بود اما وی انگلیسی را به‌عنوان زبان آموزش انتخاب کرد بنابراین از آنجا که اکثر آموزگاران فقط انگلیسی صحبت می‌کردند، انتخاب زبان دیگر کار سختی بود.

با این حال تنها خطری که زبان‌های بومی را تهدید می‌کرد ممنوعیت کاربرد آنها نبود. در سال ۱۹۵۹ پدر یکی از بچه های مدرسهٔ اینوویت به مدیر مدرسه نامه نوشت و به وی گفت که فرزندش، که تا قبل از شروع مدرسه به زبان بومی خود تسلط کامل داشته است، در نام‌های که اخیراً فرستاده نوشته است که هر روز مشکلات بیشتری برای نوشتن به زبان بومی خود دارد چرا که تمام کلاس‌های مدرسه به زبان انگلیسی برگزار می‌شود. این اعتراف قلب مادر او را که تنها به زبان بومی سخن می‌گوید، شکسته است. مدیر مدرسه به او پاسخ می‌دهد که در واقع انگلیسی تنها زبان تدریس است اما او دانش آموزان مدرسهٔ خود را برای گفتگو کردن به زبان بومی مؤاخذه نمی‌کند. از نظر او بهتر بود که مادر این دانش آموز انگلیسی یاد بگیرد. دو کمک مدرس اینوویت در سال ۱۹۵۸ استخدام و تا سال ۱۹۶۸ در کل نظام آموزشی ۳۷ نفر از آنها مشغول به کار شدند.

سرانجام در سال ۱۹۷۰ برنامه ای برای تدریس به دانش آموزان بومی به زبان خودشان از سال سوم مدرسه اجرا شد. برنامه‌های درسی هم مثل آموزگاران از جنوب می‌آمدند. اکثر مدارس از برنامه‌های آلبرتا، مانیتوبا یا اونتاریو استفاده می‌کردند، در نتیجه دورهٔ آموزشی برای دانش آموزان، دشوار، خسته‌کننده و بی‌ربط بود. لیلیان الیاس[۷۱] دانش آموز مدرسهٔ کاتولیک اکالاویک[۷۲] نمی‌توانسته خود را در چارچوب متونی که می‌خوانده است بشناسد «زمانی که من دیک و جین[۷۳] را نگاه می‌کردم با این همه رنگ سبزی که وجود داشت فکر می‌کردم در بهشت هستند و این کم و بیش تنها چیزی بود که من در موردشان می‌دانستم». جک آناواک[۷۴] که در چسترفیلد اینلت درس خوانده و بعداً نماینده شده بود می‌گوید : «آنها با ما مثل یک گله برخورد می‌کردند تا انسان‌هایی متفاوت. ما هیچوقت اجازه نداشتیم به تنها زبانی که می‌شناختیم سخن بگوییم. در آن صورت به روش‌هایی غیر قابل تصور برای اینوویت‌ها، ما را مجازات می‌کردند. آنها پیوسته از سبک زندگی ما، اعتقادات و ارزش‌هایمان انتقاد می‌کردند و معنویتمان را زیر سؤال می‌بردند و پیشنهاد می‌کردند آنرا باشخصیت‌های دینی خودشان جایگزین کنیم و در این راه از خود چنان انحراف و خشونتی نشان می‌دادند که تصورش برای کانادایی های دیگر ناممکن است». اغلب دانش آموزان برای رسیدن به مدرسهٔ خود باید هزاران کیلومتر را سپری می‌کردند. سفر کودکان اینوویت شمال کانادا با قطار و هواپیما رایج بود. این سفرها که بیش از یک هفته به طول می‌انجامید برای رسیدن به مدرسه ای در یلونایف در نواحی شمال‌غربی بود. در اغلب موارد، نه والدین مقصد سفر را می‌دانستند و نه دانش آموزان. در نتیجه نه والدین می‌توانستند به دیدن فرزندان خود بروند و نه دانش آموزان می‌توانستند در زمان تعطیلات به خانه بازگردند. دو نفر از پسران آپیا سیکپاکی آوا[۷۵] از اقوام اینوویت‌های ساکن شرق اوت آرکتیک،[۷۶] به مدرسهٔ چرچیل فرستاده شدند. آنها می‌گویند: «ما به دلیل نبود تلفن نمی‌توانستیم با آنها صحبت کنیم و از آن جهت که در کمپ اقامت داشتند از آنها نام‌های دریافت نمی‌کردیم. در نتیجه برای مدت بسیار طولانی از آنها بی‌خبر بودیم. ما نمی‌دانستیم چگونه به آنجا می‌روند. من به یاد دارم که تا چه اندازه نگران می‌شدم».

این شرایط بر روی بومیان اثر مخرب دراز مدت داشت. در سال ۱۹۷۲ ناشوک[۷۷] اینوویت اهل پون انلت[۷۸] می‌گفت کودکانی که از این مدارس باز می‌گشتند از فرهنگشان متنفر شده بودند و روش‌های سنتی والدینشان را تحقیر می‌کردند.

اغلب اقامتگاه های جدید بیش از سطح ظرفیتشان را اسکان داده بودند. اقامتگاه چسترفیلد مدت کوتاهی پس از گشایش، در شرایطی که تنها برای ۸۰ دانش آموز ظرفیت داشت، از ۱۰۰ نفر ثبت‌نام به عمل آورد. تلاش برای کاهش شمار دانش آموزان با فرستادنشان به جاهای دیگر، با اصرار مدیر مرکز و برای اینکه دانش آموزان کاتولیک با پروتستان‌ها در یک جا اقامت نداشته باشند، با شکست مواجه شد. مسئولین فدرال پس از بررسی افزایش ظرفیت این اقامتگاه سرانجام توانستند مسئلهٔ اقامتگاه یلونایف را با سخت کردن شرایط پذیرش برطرف

کنند. در سال ۱۹۶۲ در اینوویک، ۸۵۰ نفر در اقامتگاهی که برای ۶۰۰ دانش آموز ساخته شده بود، اقامت داشتند. دانش آموزان در خوابگاه های مشترک زندگی می‌کردند و دیگر هیچ حریم خصوصی نداشتند. والدین به اُتاوا شکایت کردند. نهادهای اداری اطلاع دادند که تعداد ثبت‌نام‌ها در سال ۱۹۶۵ به ۹۶۰ نفر خواهد رسید اما دولت فدرال تنها به اضافه کردن چند کلاس نیمه‌مجهز بسنده کرد. افزایش تعداد دانش آموزان سبب ایجاد فشار بر روی کارکنان و افزایش کار آنها شده بود. در سال ۱۹۶۴ کارکنان چرچیل که تعدادشان کافی نبود و اغلب هم از تعطیلات محروم بودند، تهدید به استعفای دسته جمعی کردند. تدریس دانسته های خانوادگی به دانش آموزان ثمرهٔ چندانی نداشت، چرا که تهیهٔ غذاهایی که به آنها آموزش داده بودند با توجه به قیمتشان در شمال غیرممکن بود. به همین منوال، در دوره‌ای که تمامی خانه‌ها با آتش غذا تهیه می‌کردند، به دانش آموزان آشپزی با اجاق‌های الکتریکی آموزش داده می‌شد. در کل، نظام فدرال هیچ‌گاه نتوانست به اهداف خود دست پیدا کند. در سال ۱۹۶۷ بیست درصد بومیان امکان دست‌یابی به آموزش را نداشتند.

دولت فدرال در اواخر سال ۱۹۶۰ اکثر دانش آموزان، اقامتگاه ها و مسئولیت‌ها را به نهادهای منطقه ای واگذار کرد. تا سال ۱۹۶۰ یوکون و سایر نواحی شمال‌غرب توسط مسئولانی اداره می‌شدند که اکثرشان در اُتاوا زندگی می‌کردند. تا سال ۱۹۶۷ زمان لازم بود تا دفاتر اداری نواحی شمال غرب از اُتاوا به یلونایف منتقل شوند و زمان بیشتری هم نیاز بود تا مجمعی انتخابی توسط مردم تشکیل شود. به میزانی که مردمان شمال کنترل نهادهایشان را به دست می‌گرفتند، سرمایه‌گذاری در شبانه‌روزی‌ها کاهش پیدا کرد و همزمان سرمایه‌گذاری در مدارس افزایش یافت. در یوکون مدرسهٔ کارکروس در سال ۱۹۶۹ تعطیل شد. کودرت هال[۷۹] که توسط کاتولیک‌ها اداره می‌شد و در وایت‌هاوس واقع بود با یوکون‌هال که توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد ادغام شد. یوکون‌هال تا دو سال بعد یعنی سال ۱۹۸۵ هم به کار خود ادامه داد. مدرسهٔ لاورپست در ناحیهٔ بریتیش کلمبیا هم در سال ۱۹۷۵ تعطیل شد. در مناطق شمال‌غربی، در اواسط سال ۱۹۷۰ سه اقامتگاه روحانیون انگلیسی تعطیل شد. در اینوویک، کاتولیک‌ها تا سال

۱۹۸۷ در ادارهٔ گرولیرهال[۸۰] شرکت کردند. این مرکز پس از آن هم نُه سال تحت مدیریت وزارت‌خانهٔ منطقه‌ای اداره شد. مدیریت لاپوینت‌هال[۸۱] در فورت سمپسون که در سال ۱۹۷۲ به دولت واگذار شده بود، به گروه بومی کوگوچو[۸۲] سپرده شد. اندکی بعد شورای کوگوچو ادارهٔ امور را به عهده گرفت. برینت‌هال[۸۳] در فورت اسمیت در سال ۱۹۷۵ پس از یک آتش‌سوزی تعطیل شد. آکاچوهال هم که وابستهٔ گروه های مذهبی نبود، در سال ۱۹۹۴ تعطیل شد. اکثر اقامتگاه ها در شرق شمالگان، به جز کامبریج‌بی[۸۴] و ایکالویت،[۸۵] در اواخر سال ۱۹۶۰ بسته شدند. در سال ۱۹۶۱ اولین پیشنهاد ساخت یک اقامتگاه و یک مدرسه در ایکالویت ارایه شد اما این پروژه در سال ۱۹۶۱ رها و در سال ۱۹۶۷ بدون مشورت با جامعهٔ بومیان از سر گرفته شد. زمانی کارهای ساخت و ساز این مجموعه در سال ۱۹۶۸ آغاز شد که آموزگاران جامعهٔ شمال دادخواستی را علیه این پروژه به امضا می‌رساندند. به هر صورت، ساخت مدرسه و اقامتگاه - با ظرفیت ۲۰۰ نفر- تا زمان گشایش آنها در سال ۱۹۷۱ ادامه پیدا کرد. در سال‌های نخست، جذب دانش آموزان و نگهداری آنها در مدارس و خوابگاه ها کار سختی بود. در سال ۱۹۷۳ از ۱۰۰ دانش آموزی که به مدرسه می‌آمدند تنها ۶۰ نفر در اقامتگاه ها اسکان یافته بودند. این اقامتگاه تا سال ۱۹۹۶ به فعالیت خود ادامه داد و در آن سال آن را هم مثل اقامتگاه کمبریج‌بی تعطیل کردند.

دانش آموزان پیشین در سال ۱۹۹۰ سکوت خود را برای اعتراض به بدرفتاری برخی شبانه‌روزی‌ها شکستند. کارمندان سابق کودرت‌هال در یوکون، مدرسهٔ لاورپست در شمال بریتیش کلمبیا و گرولیرهال در نواحی شمال‌غرب به خاطر موارد گوناگون رفتار غیرقانونی از جمله هتک حرمت، گناهکار شناخته شدند. در سال ۱۹۹۴ در گزارشی ارایه شده توسط یک نهاد منطقه‌ای عنوان شد که دانش آموزان تورکتیل هالدر چستر فیلد قربانی خشونت‌های جنسی و فیزیکی سنگینی شده بودند. چون این اتهامات مربوط به گذشته‌ای دور می‌شد، هیچ کس متهم نشد. هرچند که در مورد برخی از مدارس مثل کالج گراندین[۸۶] تجربه‌ای موفق به دست آمده بود اما آمار دولت فدرال درزمینهٔ ادارهٔ شبانه‌روزی‌ها در شمال کانادا نشان داد که از شکست‌های تجربه شده در ناحیهٔ جنوبی آنچنان درس نگرفته‌اند. دانش آموزان از حضور در کنار والدین و جامعهٔ خود و همچنین حق خود در استفاده از زبان و اجرای سنن خود محروم شده بودند. اقامتگاه های موجود خالی از ظرفیت بودند، محتوای درس‌ها مناسب نبود، آموزگاران مهارت نداشتند و اهداف آموزشی گنگ بود.

طبق شهادت سالامیوا وتالوکتوک،[۸۷] وی که میراثی سنگین از آن زمان به ارث برده است می‌گوید: «هیچ کس با دیگری ارتباطی برقرار نمی‌کند. سرخ‌پوستان بد، اینوویت‌های بد، اینوویت‌های مست. اینوویت‌های مست. این همهٔ چیزیست که آنها می‌دیدند. اما اگر ما در زمان کودکی قربانی بدرفتاری، خشونت و حرکاتی اینچنین نمی‌شدیم نه به سرخ‌پوستان مست تبدیل می‌شدیم و نه به اینوویت‌های مست». هرچند که نظام شبانه‌روزی بعدها در ناحیهٔ شمالی به اجرا در آمد اما پیامدهایی سنگینی داشت که امروزه هم قابل مشاهده است. نسبت جمعیت بومی شمال کانادا که به شبانه‌روزی‌ها رفته اند بسیار بیشتر از سایر نواحی آن است. بنابر نتایج تحقیقی که در سال ۲۰۰۱ از بومیان توسط مرکز آمار کانادا به عمل

آمـده اسـت بیـش از نیمـی از بومیانـی کـه بیـش از ۴۵ سـال سـن دارنـد و بیشـتر در منطقـهٔ یوکـون و نواحـی شـمال‌غربی اقامـت دارنـد، بـه شـبانه‌روزی رفتـه انـد. در نونـاووت ۴۰ درصـد بومیـان ۵۵ سـال و نیمـی از بومیانـی کـه بیـن ۴۵ تـا ۵۴ سـال سـن دارنـد هـم بـه شـبانه‌روزی رفتـه انـد. از آنجـا کـه بومیـان اکثریـت یـا اکثریـت قاطـع جمعیـت شـمال کانـادا را تشـکیل می‌دهنـد، عواقـب ایـن مسـئله وخیم‌تـر هـم می‌شـود. ■

---

۱ نوشـتهٔ پیش رو ترجمهٔ فصل سـوم از گزارش مفصل کمیسیون حقیقت و آشتی کانادا (Commission de vérité et réconciliation du Canada) اسـت که در سـال ۲۰۱۲ و تحت عنوان «کانادا، اقوام بومی و مدارس شـبانه‌روزی» منتشر شده و عنوان فرانسـوی آن بدین شرح است:
«Le Canada, les peuples autochtones et les pensionnats3 ,»e chapitre : « Les Pensionnats dans le Nord et l'Arctique»pp. 55-64, in *Ils sont venus pour les enfants*, Commission de vérité et réconciliation du Canada, 2012.

2 Alberta
3 Saskatchewan
4 Yukon
5 Manitoba
6 Ontario
7 Nunavut
8 Northwest Territories
9 Terre-Neuve
10 Labrador
11 Ungava
12 Nunavik
13 Terre-Neuve
14 Nunatsiavut
15 Frank Oliver
16 Mackenzie
17 James
18 Sacred Heart
19 Fort Providence
20 Grand lac des esclaves
21 La Baie d'Hudson
22 Métis

۲۳ Les oblats: از قرون وسـطی بدین سـو به گروهی از مؤمنان مسیحی گفته می‌شـود که بدون آن که به سـلک روحانی مسـیحی درآیند به خدمت به کلیسا می پردازند، چه در درون صومعه ها و چه در بیرون. برخی از آنان از کودکی به کلیسـا سپرده می‌شدند (م).

۲۴ La Société catholique de la propagation de la foi

۲۵ کلیسای پروتستان انگلستان

۲۶ Église Unie

۲۷ Méthodistes: متُدیسـت‌ها (در معنی واژگانی «روش گرایان») به گروهی از مسـیحیان پروتسـتان گفته می‌شود که از کلیسای آنگلیکان جدا شدند و فرقهٔ ویژه خودشـان را تشـکیل دادند. این فرقهٔ مذهبی در سدهٔ هجده میلادی توسط فردی به نام John Wesley پایه‌گذاری شـد. (م)

۲۸ Presbytérien: به گروهی از مسـیحیان پروتسـتان گفته می‌شود که سلسله مراتب کلیسـای کاتولیک و کلیسـای آنگلیکان را نمی پذیرفتند و باور داشتند که هر مؤمن مسـیحی خودش یک کشـیش است. این کلیسا در اسکاتلند توسط فردی به نام John Knox در سـدهٔ شانزده میلادی بنیان‌گذاری شد. (م)

29 Forty Mile
30 William Carpenter Bompas
31 Caercross
32 Choutla
33 Isaac Stringer
34 Dawson City
35 Dénés
36 Anthony Thrasher
37 Aklavik
38 l'île Herschel
39 Hay River
40 Ethel Catt
41 Angela Sidney
42 Le tlingit
43 H. B. Bury
44 H. C. M. Grant
45 Premières nations

۴۶ Moraves: گروهی از مسـیحیان پروتسـتانند که بعد از کشته شدن رهبرشان Jan Hus به دسـت کلیسـای کاتولیک در سدهٔ پانزده کلیسای خود را بنیان نهادند. (م)

47 International Grenfell association
48 R. D. G. Philippe
49 Prairies
50 J. J. Right
51 Lower Post
52 White Hourse

۵۳ Baptistes: باپتیسـت‌ها مسـیحیان پروتستانی هستند که به رهبری فردی انگلیسـی به نام John Smyth در سـدهٔ هفده کلیسـای خود را تأسیس کردند. در کنار دیگر باورهایشـان، اینان به اسـتقلال کلیساهای محلی و جدایی کلیسا از دولت تاکید می‌ورزند. (م)

54 Chesterfield Inlet
55 Yellowknife
56 Inuvik
57 Fort Simpson
58 Churchill
59 Akaitcho Hall
60 Sir John Franklin
61 Churchill Vocationnel Centre
62 Sir Joseph Bernier
63 Turquetil Hall
64 Copermine
65 Carolyn Niviaxie
66 Sanikiluaq
67 Great whale river
68 Kuujjuarapic
69 Albert Canadien
70 Ford Resolution
71 Lillian Elias
72 Akalavik

۷۳ دو شـخصیت داستانی کتاب‌های درسی (م)

74 Jack Anawak
75 Apphia siqpaapik Awa
76 Haut archtic
77 Nashook
78 Pond Inlet
79 Coudert hall
80 Grollier Hall
81 Lapoint hall
82 Koe Go cho
83 Le Breynat hall
84 Cambrige bay
85 Iqaluit
86 College Grandin
87 Salamiva Weetaluktuk